

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام

شاید به دلایلی که خواهد آمد نوشتن از استاد عبدالرحمان ذبیحی بسیار دشوار باشد، آن هم نه صرفاً به خاطر زوایای پنهان زندگی استاد، بلکه بیشتر به جهت اظهارات ضد و نقیض و توأم با بغض و حب بستگان، دوستان و دشمنانش قضاوت در مورد شخصیت ایشان (تمام ابعاد شخصیتی اش) را بسی سخت نموده است. عدم وجود منابعی مستند و مستقل، نوع زندگی استاد در خفا، عدم همکاری کسانی که به نحوی با استاد آشنایی داشتند و از ارائه ی اطلاعات مفید سرباز زدند، عدم تحلیل و آنالیز مقاطع مختلف زندگی ایشان، نگاه غرض آلود و یکجانبه گرایانه در مورد استاد، استفاده ی ابزاری از استاد جهت تسویه حساب های شخصی و حزبی و... باعث شده است که نتوان به درستی تصویر شفافی از استاد ارائه داد.

این کتاب در چند بخش سعی خواهد داشت با تکیه بر حساس ترین و اثرگذارترین دوران زندگی عبدالرحمان ذبیحی یعنی فاصله ی سال های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ به نقش وی در ارتقاء آگاهی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منطقه بپردازد. و برای نیل به این مقصود از چند مهم بهره گرفته شده است: از یک طرف نظر به اینکه ذبیحی یک فعال سیاسی اجتماعی بود و در قالب یک عضو فعال حزبی نقش داشته است، ابتدا به بررسی فعالیت های سیاسی او پرداخته ایم: ذبیحی به عنوان مؤسس و بنیانگذار در دو حزب آزادی کردستان (دوران رضا شاه) و جمعیت «ژ. کاف» (دوران محمد رضا شاه پهلوی) نقشی اساسی ایفا نموده است و از آن جایی که ذبیحی مغز متفکر جریانات سیاسی آن دوران بود، ناگزیر از بازخوانی عملکرد احزاب فوق الذکر هستیم.

از طرف دیگر چون ذبیحی به عنوان یک محقق برجسته ی ادبیات و زبانشناسی نیز محسوب می گردد، بررسی فعالیت های روزنامه نگاری، ادبی و زبانشناسی ذبیحی و تحلیل محتوای نوشته های او تا حدود زیادی می تواند در بازخوانی اندیشه هایش مثر ثمر واقع شود.

دورانی که ذبیحی در آن زمان زیسته است را به زعم من می توان یک دوره ی طلایی در کردستان ایران دانست. ظهور شخصیت های وزین و استثنایی سیاسی و ادبی در این دوره شگفت آور است. کسانی که نام هایشان مترادف با بزرگی و

احترام خاصی در میان کردها است. اساتید مسلم شعر و ادب کردی نظیر هه ژار، **هیمن**، ذبیحی، قزلجی، سید کامیل امامی، **خاله‌مین**، محمد عطری و... محصول فضای آن دوره به حساب می‌آیند.

عمده ترین تکیه ی این پژوهش بر تاریخ شفاهی (History Oral) استوار است و سعی گردیده از خاطرات و بیانات کسانی بهره گرفته شود که خود مستقیم و غیرمستقیم شاهد و ناظر رویدادهای آن دوره بوده اند. جهت اصالت دادن به گفتگوهای انجام شده و اصالت بخشی به تاریخ شفاهی از اسناد مکتوب و معتبر نیز استفاده و مشخصاً از لابلای تاریخ شفاهی و اسناد مکتوب به قدر وسع به تحلیل رویدادها پرداخته شده است.

با مطالعات کتابخانه ایی که به عمل آمده، تاکنون هیچ پژوهش جامع و مستقلی در زمینه ی آثار استاد ذبیحی صورت نگرفته است. این تحقیق با ترسیم دورنمایی از کردستان ایران در پایان جنگ اول جهانی و تأثیرات مناطق کردنشین سایر کشورهای همجوار بر آن آغاز و با نحوه ی شکل گیری جریانات سیاسی اجتماعی در کردستان و نقش ذبیحی در این جریانات و تحلیلی از رویکردهای متفاوتی که نسبت به ذبیحی در جریان تشکیل جمعیت «ژ. کاف» وجود دارد ادامه می یابد و با تحلیل محتوای مجله ی «نیشتمان» و مقالات چاپ شده ی استاد و بررسی قاموس زبان کردی و نهایتاً تحلیل شخصیت کاریزماتیک گونه ی ذبیحی به پایان می رسد.

عبدالرحمان ذبیحی به استاد علما «**ماموستا عوله‌ما**» ملقب بود. این لقب بدون شک برازنده و سزاوار اوست. چرا که هم به لحاظ گستردگی و هم به لحاظ عمق، دانش وی در زمینه های متعدد علوم مختلف شگفت آور است. اگر تمامی فعالیت های سیاسی و اجتماعی و مقالات متعدد وی در زمینه های سیاسی، ادبی و زبان شناسی را به کناری بگذاریم؛ صرف فرهنگ لغاتش برای بزرگی او بس است.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش اول

اگر طبیعت بشری پست نبود بلکه کاملاً شریف بود، می بایست در هر مباحثه ای فقط در پی کشف حقیقت بودیم. نمی بایست کمترین اهمیتی می دادیم به این که حق با ماست یا خصمان.

(آرتور شوپنهاور)

عبدالرحمان ذبیحی در سال ۱۲۹۹ شمسی از خانواده ای تنگدست در شهر مهاباد دیده به جهان گشود. پدرش موسوم به صوفی محمدامین کلاهدوز، مردی تهیدست و باایمان، مظلوم و بی آزار، اهل قرآن و نزد مردم شهر بسیار محترم بود. گفته می شود قرآن را با صوتی خوش قرائت نموده است. صوفی محمدامین به جز عبدالرحمان که فرزند ارشد خانواده بود، دو پسر و سه دختر دیگر نیز داشته، که عبارت بودند از: عبدالله، محمد، فاطمه، رعنا و هاجر. به سبب فقر خانوادگی از همان عنفوان جوانی بار زندگی بر دوش های ذبیحی نوجوان سنگینی نمود و مسئولیت زندگی مادر پیر و خواهرانش را بر عهده گرفت. این فقر و ستم طبقاتی تا پایان عمر ذبیحی را می آزارد و در آثار و نوشته هایش خصوصاً در فرهنگ قاموس زبان کردی کاملاً نمود پیدا می کند. اما علیرغم تمامی مشکلات، اندیشه ی تحصیل علم و پیشرفت سراسر وجود وی را فرا گرفته بود. هر چند در آن زمان رفتن به مدارس مخصوص طبقات خاصی نظیر خان زاده ها، بگ زاده ها، شیخ زاده ها و... بود، ذبیحی تحصیل را رها نکرد و به خاطر هوش و استعداد خارق العاده اش مقاطعی از تحصیل را به صورت جهشی به پایان رساند. در سال ۱۹۳۸ سه کلاس دوره متوسطه - که آن زمان در مهاباد دبیرستان وجود نداشت - را در ارومیه امتحان داد و موفق به اخذ درجه دیپلم گردید.

البته ذبیحی در ابتدا الفبا و آموزش قرآن را نزد پدر فراگرفته بود و قواعد عربی را نیز نزد ملا بایزید زگدراو و نزد ملا قادر مدرسی جبر آموخته بود. عطش وی به فراگیری آن چنان بالا بود که در سال ۱۹۳۲ هنگامی که مطلع می شود گیو موکریانی به مهاباد بازگشته و مغازه عکاسی باز

نموده از فرصت استفاده کرده و نزد وی به یادگیری زبان فرانسه می پردازد.

یکی از کسانی که سال ها از همان اوان نوجوانی تا اواخر عمر با ذبیحی حشر و نشر داشت استاد عبدالرحمان شرفکندی - شاعر، محقق و مترجم قانون در طب ابوعلی سینا به زبان فارسی (هه ژار) - بود. ایشان در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «**چیشتی مجپور**» به ذکر خاطرات خود با ذبیحی می پردازد. به جرأت می توان گفت هیچکس حتی ملا مصطفی بارزانی که هه ژار خود را مرید وی می دانست به اندازه ی ذبیحی نامش در کتاب هه ژار ذکر نگردیده است. خاطراتی تلخ و شیرین و در همان حال عبرت آموز. هنگامی که هه ژار خاطرات خود را با زبانی روان و سلیس و طنزآمیز از دوران طلبگی اش در مسجد عباس آقای مهاباد ذکر می کند به این نکته ی جالب اشاره می نماید: "قرآن و گلستان سعدی را می بایستی به طور کامل می آموختیم." در ادامه می گوید: "روزی به سان بلایی آسمانی پسر بچه ای را به حجره آوردند که از من اندکی مسن تر و در همان حال کوتاه قامت تر بود. صورتی قرمز و چشمانی نافذ داشت. شده بود عزرائیل. او هم می بایست گلستان بخواند. آن قدر زرنگ بود که حد نداشت. من با هزار زحمت دو سطر حفظ می کردم، او صفحه صفحه و دو صفحه دو صفحه حفظ می کرد. آتشپاره ای بود. سیلی و اردنگی هم شده بود سهم من که چرا این پسر بچه این قدر زبر و زرنگ است و تو همه اش توپوق می زنی؟ زیر لب دعا می کردم که این نکبت بمیره و از شرش خلاص بشم. اسمش عبدالرحمان بود پسر صوفی مینه. بعدها شد ذبیحی. ذبیحی هم مثل من طلبه ی دائمی و رسمی نبود، درس هایش را که می خواند به خانه بازمی گشت. کم کم دوستیمان گل کرد و در درس گلستان کمکم می نمود. این دوستی و رفاقت بیشتر از پنجاه سال دوام یافت که تاکنون هم ادامه دارد." [چیشتی مجپور، هه ژار: ۱۹۹۷، ص ۶۰]

ذبیحی همراه هه ژار مخفیانه به خواندن و مطالعه کتب کردی مخصوصاً اشعار برجسته ی کردزبان می پردازند و از آنجایی که اشعار شاعران پارسی گوی نظیر حافظ، سعدی، مولانا، عطار، رودکی، خیام و... را در حجره خوانده بودند، به راحتی توانستند اشعار صقیل کردی را که تحت تأثیر ادبیات کلاسیک فارسی قرار داشت فراگیرند. از این محمل بود که ذبیحی وارد

دنیای دیگری می شود که با جهان روزمره اش تفاوت های زیادی داشت. دوران نوجوانیش با کسانی چون هه ژار و هیمن سپری می شود که خود بعدها به ستون های شعر کلاسیک کردی در منطقه ی موکریان تبدیل می شوند. خصوصاً با هه ژار همواره بر سر مسائل زبانی و فرهنگ نویسی بحث و مجادله داشتند. ذبیحی اعتقاد داشت راز ماندگاری ملت ها در زبان آنان نهفته است. به همین دلیل تأکید خاصی بر حفظ و اشاعه ی زبان کردی داشت و می توان گفت در راستای اعتقاد به همین اصل بود که تمامی دیالکت های زبان کردی را فرامی گیرد.

ذبیحی شاهد و ناظر ستم ملی و ستم طبقاتی بر کردها بود و این امر او را آزار می دهد و وی را به سمت جریانات سیاسی سوق می دهد که تا آن زمان در منطقه ی کردستان وجود احزاب و سازمان های سیاسی – حتی در سراسر ایران – بی سابقه بود. ذبیحی همراه با تنی چند از دوستانش که عمدتاً از وی مسن تر بودند اقدام به ایجاد حزبی مدرن می کنند به نام حزب آزادی کردستان. حزبی که مرامنامه آن بر اساس تفاهم و آشتی و برادری بین تمامی گروه های قومی ایران است. این حزب با تأکید بر ایرانی بودن خود خواهان اعاده ی حقوق شهروندی کردها در تمامی زمینه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. اعضای مؤسس حزب به جز ذبیحی عبارت بودند از: عزیز زندی، حسین فروهر، حسین مکائیلی، کریم یاهو، غفور محمودیان، محمد راتبی، محمود محمودیان و حسین لبادی. بر اساس اسناد و مدارک موجود وجود این حزب که در خفا شکل گرفته بود توسط چند تن از اهالی خود مهاباد به رکن دوم ارتش شاهنشاهی ایران گزارش می شود و پلیس مخفی رضا شاه درصدد دستگیری آنان برمی آید. لذا عده ای از آنان متواری، عده ای زندانی و عده ای تبعید می گردند. در آن مقطع زمانی عزیز زندی به عنوان رهبر حزب با میسیونرهای مذهبی به آلمان می رود. با سقوط رضا شاه و باز شدن فضای سیاسی در منطقه اعضای حزب مجدداً به دور هم گرد می آیند. با این تفاوت که دیگر اعضاء دارای بینش و ایدئولوژی های متفاوتی بودند. چون از یک طرف فضای داخلی و منطقه ای کاملاً تغییر یافته بود و از طرف دیگر شرایط بین المللی نیز دستخوش تغییرات و دگرگونی های زیادی شده بود. حزب عملاً به دو جناح تبدیل شده بود. زندی به علت مسافرتی که به آلمان داشت و از نزدیک شاهد پیشرفت و توسعه ی آلمان ها بود تمایلات زیادی به سمت آلمان ها پیدا کرده بود. از طرف دیگر ذبیحی و فروهر به شوری تمایل داشتند. از لابلای معدود اشعار ذبیحی می توان به این موضوع پی برد. به همین دلیل عملاً حزب آزادی

کردستان خود به خود منحل می شود و ذبیحی و فروهر درصد
ایجاد حزب جدیدی برمی آیند.

با آغاز جنگ دوم جهانی و اشغال ایران از سوی متفقین به
بهانه تمایلات آلمانی رضا شاه، جنوب ایران در اختیار
انگلیس قرار گرفت و شمال به تصرف شوروی درآمد. اما
منطقه ی موکریان - موکریان از شمال به دریاچه ی ارومیه
و جلگه های ناحیه ی سلدوز، از شرق به
جلگه های میانآب و تکاب، از جنوب به سرحدات عراق و خاک
پشدر و از مغرب به مرزهای ایران و عراق محدود است.
شهرستان مهاباد مرکز تمامی موکریان محسوب می شود.
[تاریخ مفصل کردستان، بدلیسی - امیر شرفخان، صص ۳۷۳-
۳۷۲] - به فضایی تهی تبدیل شد که نه نیروهای دولتی در
آن جا حضور داشتند و نه بیگانگان در آن جا نقشی داشتند.

با انحلال حزب آزادی کردستان توسط پلیس رضا شاه و جدا
گردیدن اعضای حزب از یکدیگر، و با ایجاد فضای تنفس
سیاسی مناسب، این بار ذبیحی و یارانش اقدام به ایجاد
جمعیت «ژ.کاف» می نمایند. جمعیت «ژ.کاف» با رویای ایجاد
کردستان بزرگ بر چهار ستون اسلامیت، کردیت، مدنیت و آشتی
و صلح طلبی بنیان نهاده شده بود و تمامی قوانین و اصول
آن با شریعت مقدس اسلام تطبیق داده می شده و سپس به کار
گرفته می شدند. در حقیقت جمعیت دارای یک ساختار ملی
مذهبی بود که دیدگاه های خود را در مجله ای به نام
«نیشتمان» انعکاس می داد. تمامی کارهای سخت افزاری و
نرم افزاری این مجله توسط ذبیحی انجام می شد. در فاصله
ی کوتاه کمتر از یک سال ۹ شماره از مجله ی «نیشتمان» با
کیفیتی درخور چاپ و انتشار می یابد. درخشان ترین ستاره
های آینده ی عرصه ی فرهنگ و ادب کردی با قلم زنی در
«نیشتمان» شروع کردند و سرپرستی کلیه ی مقالات را ذبیحی
بر عهده داشت.

ذبیحی در یک مأموریت حزبی به همراه دو تن از یارانش به
هنگام بازگشت دستگیر و
تحت الحفظ به زندان قصر فرستاده می شود. هنگامی که
ذبیحی در زندان بود به جهت تغییر شرایط خاص داخلی و بین
المللی جمعیت «ژ.کاف» دچار به نوعی دگردیسی می شود و از
دل آن حزب دموکرات کردستان به رهبری قاضی محمد متولد می
شود. وقتی که ذبیحی از زندان آزاد می شود و با وضعیت
موجود روبرو می گردد، تا حدودی دچار سرخوردگی می شود هر
چند قاضی کلیدی ترین کارهای مربوط به امور خارجه را به
او واگذار می کند. ذبیحی اساساً شخصیتی فرهنگی است تا
سیاسی، اما جان بر سر فعالیت های سیاسی گذاشت. بعد از
سقوط جمهوری کردستان و اعدام قاضی ها (قاضی محمد،

ابوالقاسم صدر قاضی و محمد حسین خان سیف قاضی) ذبیحی به همراه بسیاری از شخصیت های جمهوری به کردستان عراق می گریزد. وی مدتی در روستایی به نام «سیتکهک» نزد شیخ لطیف حفید فرزند شیخ محمود ملک کردستان عراق زندگی می کند. سپس ناامید از مبارزه در کردستان ایران بعد از چندین سال رسماً به صفوف مبارزین در کردستان عراق می پیوندد. در طول سال ها مبارزه در کردستان عراق ذبیحی به عنوان فردی مورد اطمینان، صادق و باایمان بین همه ی گروه ها شناخته می شود. ذبیحی باز هم در خفا و ناشناس به فعالیت های فرهنگی سیاسی اش ادامه می دهد. در لابلای این سال ها با هه ژار، **هیمن**، قزلجی و... اساتید مسلم فرهنگ و ادب کردی نشست و برخاست می کند و مقالات زبانشناختی و ادبی اش در این دوره نگاشته می شوند. همچنین بزرگترین اثرش یعنی قاموس زبان کردی محصول سال های آوارگی و دربدری در جای جای کردستان است. ذبیحی در صفوف حزب دموکرات کردستان عراق به لحاظ فکری با ملا مصطفی بارزانی سمبل مبارزات کردها همدستان نبود و بیشتر به جلال طالبانی و پدر زنش ابرهیم احمد نزدیک بود و تا آخر عمر نیز با آنان همگام و همراه بود. اگرچه مرگ ذبیحی تاکنون نیز در هاله ای از ابهام قرار دارد اما قدر مسلم این است وی توسط رژیم بعث صدام حسین در سال ۱۹۸۰ از بین رفته است.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش دوم

در پایان جنگ جهانی اول، ایران از لحاظ مالی و اداری بسیار آشفته بود. جنگ های قبيله اي، هرج و مرج و قحطي بسياري از مناطق را فرا گرفته بود، گیلان شوریده بود، شوروي ها و انگلیسي ها هر دو هنوز در خاک ایران بودند، در تهران دولت در نتیجه ي نارضایتي از قرارداد سال ۱۹۱۹ با بریتانیا که ایران را به صورت کشوري تحت الحمایه درمی آورد، سقوط کرده بود. در اواخر سال از جمله گرفتاري هاي ایران یکی هم احتمال پیشروي شورشیان کناره ي خزر با حمایت ارتش سرخ به تهران بود. ایران از هر وقت دیگر سده ي نوزدهم ضعیف تر بود. در اوایل سال ۱۹۲۱، ژنرال رضا خان، که نخستین ایرانی بود که به فرماندهي فوج قزاق رسیده بود تهران را اشغال کرد و دولتي تشکیل داد و خود وزیر جنگ و فرمانده کل قوا شد. **[تاریخ معاصر کرد، دیوید مک داول، ص ۳۷۲]**

پس از تبدیل سلسله ي قاجاریه به پهلوي و روي کار آمدن رضا شاه (۱۳۰۴-۱۳۲۰)، اوضاع ایران و خصوصاً مناطق کردنشین دستخوش تغییرات فراواني گردید. رضا خان که پله هاي ترقی را از میرپنجی تا پادشاهی ایران زمین به سرعت طی کرده بود، تجربه هاي فراواني را در این بازه ي زمانی کسب نموده بود و شناخت گسترده اي نسبت به بافتار اجتماعي سياسي ایران داشت، هر چند از این شناخت در راستاي سرکوب بي رحمانه جنبش هاي سياسي اجتماعي سراسر ایران استفاده کرد و موفق هم شد.

رضا خان دارای ذهني نظامي بود و مهم ترین عامل حفظ انسجام ایران را تجهیز و قدرتمند ساختن ارتش مي دانست، که اگر چنین مي شد - که شد - حکومتی متمرکز که حُکمش در تمام ولایات جاری و ساری بود به وجود مي آمد. البته آثار کودتاي رضا خان، در کردستان بلافاصله ظاهر نشد. بُعد مسافت با مرکز، عدم تجانس مذهبي (کردهاي ایران اکثراً

سني مذهب هستند)، تأکید ویژه کردها بر حفظ آداب و سنن خود، جنبش هايي عكس العمل گرايانه از جنس مقاومت، ساختار عشيره اي هر چند نامنسجم و پراکنده و... دلایلي بودند که کردها دیرتر از ساير اقوام با مرکز - هر چند به ظاهر - کنار بیایند. البته به همه این ها بایستی نیم نگاه رؤساي عشایر را به حامیان خارجي نیز اضافه کرد. دیوید مک داول معتقد است: "چنین قبایلي اگر با هم متحد بودند چه بسا که کوشش هاي حکومت را براي اعاده ي حاکمیت با ناکامي مواجه مي ساختند. يکي دو بار به منظور متحد کردن همه ي قبایل براي نیل به استقلال یا دست کم آزادي از قید حکومت بد و بي کفایت ایران کوشش هايي به عمل آمده بود.

در ژوئيه ی ۱۹۱۸ عده اي از رؤساي کرد ظاهراً به گرد هم آمدند تا مسأله ی استقلال کرد را تحت حمایت انگلستان مورد بحث قرار دهند و این موضوع را يکي از رؤساي موکري به نمایندگی ی بریتانیا در سقز پیشنهاد کرده بود. در آغاز دسامبر گروهی از رؤساي قبایل به نمایندگی از عشایر سنه و سقز و هورامان با این هدف که جزو منطقه ي تحت اداره ی بریتانیا منظور شوند از سلیمانیه دیدار کرده بودند. بنابر گزارش ها در فوریه ي ۱۹۱۹ جلسه ي دیگری از سران به منظور مذاکره درباره ي شورش علیه حکومت ایران تشکیل شد که به چیزی نیانجامید. چنین جریاناتي در حیطه ي آرزو بود... " [همان، ص ۳۷۳]

به نظر مي رسد عدم اتحاد عشایر و قبایل در خلاء قدرت حکومت مرکزی در منطقه و ناامیدی رؤساي قبایل از حمایت قدرت هاي جهانی که بازیگردان اصلي عرصه ی سیاسي بودند موجبات قیام هاي پراکنده، نامنسجم و گاهاً سردرگمي را به وجود آورد که به دلایل متعدد از پشتیبانی سراسري توده مردم نیز برخوردار نبودند. ذکر دلایل یادشده از حوصله ی این مجال خارج است. شاید قیام هايي نظیر قیام اسماعیل آقا سمکو، داودخان کلهر و ملا خلیل **گوره مهر** را در همین راستا بتوان بررسی کرد.

چنین قیام هايي، با دامنه ي گسترش متفاوت و البته جوهره اي متمایز از یکدیگر، همگی دارای وجه مشترکي بودند و آن عكس العمل و اعلام ناراضیاتي بود نسبت به عملکرد دولت مرکزی، هر چند حکومت با استفاده از قوه ي قهریه ي نظامي و استفاده از مسلسل ها و سلاح هاي «خاندار» توانست انضباط یا به تعبیر مناسب تر اختناق را حکمفرما سازد. در جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم، بیش از هشت قیام مختلف و پراکنده در کردستان ایران، کردستان ترکیه، کردستان عراق و کردستان سوریه رخ داد. شیخ محمود در

سلیمانیه (۱۹۳۲-۱۹۱۹)، اسماعیل آقا سمکو (۱۹۳۰-۱۹۲۰)، شیخ سعید پیران (۱۹۲۵)، ژنرال احسان نوری پاشا رهبر قیام آگری داغ (۱۹۳۰-۱۹۲۷)، شیخ احمد بارزانی (۱۹۳۴-۱۹۳۱)، جعفر سلطان (۱۹۳۲-۱۹۳۱)، کردهای دیار بکر (۱۹۳۴) و کردهای درسیم (۱۹۳۷). در ایران شاید قیام سمکو یا سمیتقو مشهورتر از همه باشد. سمکو شانه به شانه نیروهای روسی، نیروهای ترک را از کردستان ایران بیرون راند و بعد از قیام اکتبر که سپاه روس ها از ایران خارج شد، سلاح زیادی برای کردها باقی ماند و نیروهای نظامی دولت ایران چندان نفوذ و قدرتی در منطقه کردستان نداشتند و سمکو رهبری منطقه را در دست داشت، شاید نبود و عدم بقای سلطه روسیه، موجب تحرک سمکو در منطقه شد و حتی بین سال های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ سمکو با دولت های همسایه نوعی پیوند و ارتباط برقرار کرد. از جمله اینکه رابطه ای خاص با شیخ محمد خیابانی داشت که وی از رهبران حرکت دموکراسی در آذربایجان به شمار می رفت. سمکو سربازهای ترک مناطق مراغه و میاندوآب را ناچار کرد که از کردستان بیرون بروند، در منطقه ی مهاباد هم به سپاه ایران حمله کرد و آنها را شکست داد. سمکو در پاییز ۱۹۲۲ خود را شاه کردستان نامید و به پیمان «سور» بسیار خوش بین بود. سپس در سال ۱۹۳۰ بر اساس پی ریزی یک نیرنگ، حکومت رضا شاه از سمکو خواست که با دولت مذاکره کند. او هم پذیرفت و بنا به سیاست یا تصمیم حکومت مرکزی ایران، که ظاهراً به ابزاری خدعه آمیز تبدیل شده است، سمکو در تله ای به کمین افتاد و کشته شد.

در ایام پهلوی از نگاه حکومت مرکزی ایران، کردهایی مانند سمکو و بعدها محمد خان کانی سانان، محمود خان دزلی و حسن خان رزاق و محمد رشید خان بانه بیشتر نقش یاغی را داشتند و تنها بر خاستگاه عشایری تکیه داشتند. در ابتدا رضا شاه با تقویت ارتش، عملیات سرکوب را در قسمت های مختلف ایران انجام داد. از آن جمله سرکوب قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در شرق ایران، قیام میرزا کوچک خان در شمال ایران و قیام سمکو در غرب ایران که بدان اشاره گردید.

سال ۱۹۳۳ فرا می رسد و دیگر از قیام های اسماعیل آقا سمکو و جعفر سلطان در منطقه اورامان پاوه مدت ها می گذرد. به نظر می رسید علیرغم شکست جنبش های مبتنی بر احساس ملی و قومی و به سرآشویی و زوال بردن ساختار عشیره ای و قبیله ای به عنوان نماد اصلی کردها، این بار زمزمه های ناسیونالیسم نوین کردی در بین طبقه ی متوسط شهری در حال شکل گیری بود.

اینکه چرا در آن مقطع زمانی جنبش های کردی نسبت به سایر قیام های داخلی ایران، بیشتر به عنوان تهدیدی جدی و بالفعل برای حکومت مرکزی محسوب می شدند، به موقعیت خاص ژئوپولیتیک کردستان مربوط می شود. چرا که در این زمان شیخ محمود برزنجی ملک کردستان عراق به شدت سایر خوانین و رؤسای قبایل کردستان ایران را تحت تأثیر قرار داده بود از آن جمله در شمال کردستان سمکو و در جنوب محمودخان دزلی و محمودخان کانی سانان مریوان و همچنین آمد و شد تاریخی کردهای عراق و ترکیه با کردهای ایران که نسبت های نژادی و فامیلی و مراودات فرهنگی این مسأله را تشدید می نمود. به همین دلیل پس از سرکوب، این بار در دهه ی ۱۹۳۰ سیاست تبعید و تغییر دموگرافی در دستور کار حکومت رضا شاه قرار می گیرد، عده ای به زور از کردستان تبعید شدند. رضا شاه جلالی ها را از شمال تبعید کرد، به این علت که به واحدهای ارتش ایران که برای جلوگیری از ورود شورشیان «ئاگری داغ» (آارات) در منطقه گسترده بودند، حمله کرده اند. گلباغي ها را از کرمانشاه به اصفهان و همدان و یزد کوچاند و به جایشان گروه های ترک زبان نشانند. بسیاری از رؤسای بزرگ در تهران زندانی بودند، املاک بعضی از اینها ضبط شده بود، املاک عده ی دیگر را گرفته بودند و به جای آن در جاهای دیگر دور از محل سکناي اصلي اشان، املاکي به آنها داده و مجبور به اقامت در همان محل ها کرده بودند. عده ای از رؤسای خرده پا نیز که ایجاد مزاحمت می کردند در بازداشت بودند. در اواخر دهه ی ۱۹۳۰ کردها کاملاً آرام شده بودند و به نوعی سرخورده، بسیاری از کردهای ساکن کردستان آن چنان در بهت و حیرت فرو رفته بودند که تصور تبعید هم خونی ها و هم نژادهایشان به فرسنگ ها دورتر و جایی که بدان تعلق نداشتند برایشان قابل هضم نبود. این شاید وحشتناک ترین فاجعه ای بود که بر سر کردها آمد. تغییر دموگرافی با کوچاندن و جایگزینی نژادی غیر از نژاد کرد هنوز هم که هنوز است، تبعات آن کردها را می آزارد.

رضا شاه پهلوی پس از فراغت از سرکوب ها، روز شنبه دوم ژوئن ۱۹۳۴ به ترکیه رفت تا با کمال آتاترک و عصمت اینونو رئیس جمهور و نخست وزیر وقت آن کشور دیدار کند. زمانی که آتاترک اعلام جمهوری کرد و شاه ایران برایش شمشیر مرصع نشان هدیه فرستاد که سرهنگ کوپال آن را به آنکارا برد و آتاترک شمشیر را بوسید و سپس در پاسخ، نامه ای تشکرآمیز برای رضا شاه ارسال نمود. در آن دیدار کمال آتاترک از شاه ایران تجلیل ها به عمل آورد. وقتی شاه به ایران بازگشت، برنامه ی کشف حجاب در ایران را دنبال کرد. البته در کردستان همزمان با تهران در

چهارشنبه هفتم ژانویه ۱۹۳۶ در دانش سراها قانون کشف حجاب به اجرا درآمد و طبعاً مردم سنتی و عوام بنا به تبلیغ گسترده ی روحانیت رفتارهای متفاوتی با این قضیه داشتند. رضا شاه در سه شنبه دهم دسامبر ۱۹۳۵ توسط وزارت داخله به حکومت سنندج نامه محرمانه ای فرستاد که در مورد موضوع کشف حجاب به طور جدی و خیلی با متانت برخورد شود. چون رضا شاه در کردستان زیسته بود و روحیه ی مردمان این سامان را بهتر می شناخت. در شنبه دهم ژانویه ۱۹۳۶ از تغییر لباس در کردستان گزارش رسید که در بدو جریان نهضت کشف حجاب بانوان کردستان، به علت فقدان کلاه و لباس زنانه به حد کفایت برای عده ای از بانوان طبقه سوم آنجا، به حکومت کردستان تلگرافی اجازه خواستند که اگر اجازه هست زنان، لباس و کلاه کردی محلی خود را نگه دارند و بانوان با لباس محلی کردی، ترک چادر کنند تا به تدریج به تهیه کلاه و لباس بپردازند و هم سایر بانوان به پذیرش این امر دعوت شوند. البته روند استقبال زنان و دختران از این طرح مدرن رضا شاه در سنندج و شهرهای جنوبی کردستان از جاهایی مانند مهاباد در کردستان شمالی ایران بهتر بود. رضا شاه چاره ی درد ملک و ملت را در برداشتن روسری و چادر می دید تا رشد اندیشه، زدودن خرافات و ترویج دموکراسی.

رضا شاه به شدت تحت تأثیر کمال آتاترک قرار داشت. در ترکیه حکومت تمامی روزنامه های کردی را توقیف و همه ی فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کردها را ممنوع کرد و در نهایت خشونت و اعمال فشار با آنان برخورد کرد. در پی قیام های پیشگفته ی کردهای ترکیه، هزاران تن از کردها به دستور آتاترک به خاک و خون کشیده شدند. صدها روستا به ویرانه تبدیل شد و هزاران تن از کردها به دیگر مناطق ترک نشین تبعید شدند و به جای آنان ترک ها را جایگزین نمودند. رضا شاه هم به تاسی از همتای خود بر اساس سیاست یکسان سازی می خواست مردم کشور را یکسان و یک دست سازد و به همین سبب صدها شخصیت کرد را دستگیر کرد و از کردستان دور ساخت و استفاده از زبان و فرهنگ کردی را قدغن کرد و حتی زبان کردی را لهجه ای از زبان فارسی خواند و آن را زبانی مستقل و دارای هویت نمی دانست و اصولاً هیچ نوع نشریه یا روزنامه ای به زبان کردی هم وجود نداشت. [پس از شصت سال، زندگی و خاطرات جلال طالبانی، ص ۵۹]

عقد پیمان سعدآباد در سال ۱۹۳۷ در تهران، بین عراق، ترکیه، افغانستان و ایران اتحادي بود جهت کنترل هر چه بیشتر مرزها و در حقیقت آب سردی بود بر جنبش های کردی.

به همین جهت با توجه به موارد ذکرشده تحرکات سیاسی در مناطق کردنشین از «رو» به «زیر» آمد و فعالیت های زیرزمینی به صورتی منسجم تر و وسیع تر شکل گرفت. این پیمان توسط وزرای خارجه چهار کشور مذکور در قصر سعدآباد به امضاء رسید، اما ایران، ترکیه و عراق با هدف ظاهری هماهنگی سیاست های دفاعیشان به امضاء رساندند. هر چند این پیمان به طور ویژه به قیام های کردها و تجاوزات مرزی می پرداخت اما به خوبی معلوم بود که جلوگیری از شورشیان کرد، به طور بسیار جدی در میان حکام ایران و عراق و ترکیه به عنوان بخشی از تدابیر دفاعی آنان مورد بحث قرار گرفته است. اما یکی از مقاصد که مورد توجه ترکیه و ایران و عراق بود، انجام اقدامات مشترک علیه کردهای مسلح بود.

البته شخصیت های برجسته ی کرد ایرانی به ویژه ساکن مهاباد به شدت و با علاقه ی زائدالوصفی فعالیت های فرهنگی و سیاسی سایر کشورهایی که کردها در آن ساکن بودند را دنبال می کردند. خصوصاً پیگیری جنبش های کردها در آن کشورها که بعدها به الگویی برای آنان تبدیل شد. اما به جز فعالیت های سیاسی، عمده ترین و تأثیرگذارترین فعالیت های فرهنگی مشهود دهه ی ۱۹۳۰ شاید عبارت بودند از: تأسیس بخش کردی ایستگاه رادیویی عراق در سال ۱۹۳۹، برگزاری کنگره ی زبان و ادبیات کردی در ایروان ارمنستان در سال ۱۹۳۴ و... به لحاظ بازیابی هویتی تأثیر شگرفی بر کردهای ایران گذاشتند.

انفعال حکومت رضاشاه در قبال جنگ جهانی دوم و ورود سهل متفقین به ایران از فقدان حمایت مردمی و انسجام لازم در ساختار قدرت سیاسی پهلوی اول حکایت می کند. با شروع جنگ جهانی دوم در ۹ شهریور ۱۳۱۸ (۱ سپتامبر ۱۹۳۹) اوضاع جهان دگرگونه شد و اغلب کشورهای جهان به حمایت از متفقین یا متحدین مجبور شدند. در این میان کشور ایران با وجودی که از همان ابتدا سیاست بی طرفی اتخاذ نمود، به واسطه ی سیاست های رضا شاه مبنی بر طرفداری از آلمان هیتلری و نیز به دلیل موقعیت استراتژیک مورد توجه دول متفق قرار گرفت. از این رو با حمله ی متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰، ایران عملاً به صحنه منازعه ی میان دول متخاصم تبدیل گردید. تأثیرات ناکارآمدی ارتش ۱۲۷۰۰۰ نفری رضا شاه موجبات جو سرخوردگی و یأس را در میان طبقات مختلف جامعه ایران ایجاد نمود.

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان می گوید: «در زمان تهاجم متفقین به ایران در ۱۹۴۱، شاه [رضا شاه] در واقع هیچ کس را در پیرامون خود نداشت. او از پشتیبانی و پذیرش هیچ

یک از طبقات اجتماعی و جوامع ایران برخوردار نبود، و در واقع همه ی این طبقات و جوامع از مدت ها پیش از او برگشته بودند و آرزوی سرنگونی اش را داشتند.» دکتر کاتوزیان معتقد است از سال ۱۹۲۸ دیکتاتوری رضا شاه به سوی حکومتی فردی می چرخد و اندکی پس از آن به حکومت خودسرانه تبدیل می شود. وی رویگردانی کلیت جامعه ایرانی را در بیگانه شدن طبقات اجتماعی ذیل می داند:

– بیگانه شدن سیاستمداران وفادار و نخبگان اداری که به بیگانگی طبقات اجتماعی انجامید.

– بیگانه شدن زمینداران و بازرگانان [عشایر]

– بیگانه شدن مردان و زنان معمولی و جامعه ی مذهبی

– بیگانه شدن سرایندگان، نویسندگان و روشنفکران

در آن روزها شهرهای ایران و به ویژه تهران با کمبود نان و سایر ارزاق مورد نیاز مردم روبرو بود. کشوری که در جنگ جهانی دخالتی نداشت و بارها بی طرفی خود را به طرفین درگیری اعلام کرده بود، بیشترین صدمات جنگ را تحمل کرد. هزاران غیرنظامی زیر بمباران شهرهای مختلف جان باختند و خسارات بسیار سنگینی به تأسیسات اقتصادی و اماکن زندگی مردم وارد آمد. قحطی همه جا را فرا گرفت و مردم به لحاظ نان و ارزاق در مضیقه قرار گرفتند این حملات تا استعفای رضا شاه و جایگزین شدن پسرش – محمدرضا پهلوی – در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، ادامه یافت. ۲۵ شهریور رضا شاه استعفا داد و ولیعهد جانشین وی شد.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش سوم

در شرایطی که استبداد رضاخانی در قالب تشکیل دولت مدرن درصدد گسترش فرهنگ ملی برآمده بود، زبان و فرهنگ سایر اقوام به شدت در خطر نابودی و اضمحلال قرار می گرفت. در این چنین مقطع حساسی بود که «هویت سیاسی کرد» در تباین با ایستارهای دولت مدرن ایران شکل می گرفت.

البته به علت اینکه فعالیت های سیاسی - اجتماعی در کردستان عصر رضاشاه در عین محدود بودن به صورتی بسیار مخفی انجام می شد، اطلاعات زیادی در این مورد در دست نیست و یا اکثر اطلاعات و نوشته ها نامنجم، پراکنده و توأم با حب و بغض هستند. لازم به یادآوری است همانگونه که پیشتر ذکر گردید قیام های سمکو، ملاخلیل گوره مه ر، داودخان کلهر و... تا حدودی مورد بحث و بررسی قرار گرفته اند، اما مشخصاً یکی از جریاناتی که اطلاع چندانی از آن در دست نیست جریانی است به نام «حزب آزادی کردستان».

حسن قاضی با استناد به کتاب اسناد احزاب سیاسی ایران اشاره می کند که: "از محتوای یکی از اسناد چنین برمی آید که مؤسس سازمان مذکور شخصی به نام عزیز زندی که در [منطقه] موکریان به عزیز آلمانی مشهور بوده است. همچنین به نقل از مجله توده ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور در شماره ۱۹ (تیرماه ۱۳۴۹)، (ژوئن - ژوئیه ۱۹۷۰)

می نویسد: در فواصل سالهای ۳۹-۱۹۴۲ سازمان کوچکی به نام حزب آزادی کردستان به رهبری دکتر عزیز زندی به وجود آمد. [دوهفته نامه ی پیام کردستان، ش ۳۳]

واقعیت این است حسن قاضی به خوبی مقالات سره را از ناسره تشخیص داده و با آوردن اسناد انکارناپذیری نظیر نامه ی وزیر جنگ به نخست وزیر - که در آن مراتب نگرانی های خود را از عزیز زندی و فعالیت هایش ابراز داشته - نگرش دست

اندرکاران حکومتی را نسبت به این حزب نشان می دهد، و مرامنامه حزب آزادی کردستان را نیز به ضمیمه نامه فوق الذکر ارسال می دارد. نکته ی حائز اهمیتی که در مرامنامه به چشم می خورد ذکر تاریخ تأسیس حزب است که سال ۱۹۳۹ نگاشته شده است.

در حقیقت تشکیل حزب آزادی کردستان در شرایط کاملاً ویژه ای صورت گرفته است، چرا که از یک طرف جنبش های کردی در ایران، ترکیه و عراق به شدت سرکوب شده بودند و از طرف دیگر طبقه ی متوسط شهری مانند مهاباد با شاخصه ی هویت طلبی در حال شکل گیری بود. به همین دلیل تعدادی از جوانان مهابادی گرد هم آمده و مبادرت به ایجاد حزب می نمایند. در چنین شرایط حساسی عده ای از جوانان روشنفکر مهاباد، بر اساس آداب و رسوم آن زمان شب های ماه رمضان در کردستان، هر شب در منزلی گرد هم آمده اند و بازی محلی «جورابین» انجام داده اند. آنها در این اجتماعات با گوش فرا دادن به صدای سید علی اصغر کردستانی و قرائت اشعار شعرای کرد مخصوصاً اشعار حاجی قادر کویی به سمت مباحث سیاسی کشیده شده اند و سرانجام به این نتیجه رسیده اند که مانند برادرانشان در جنوب و شمال کردستان سازمانی تأسیس کنند. بن مایه های فکری ایجاد حزب آزادی کردستان برای اولین بار در وجود این جوانان شکل گرفته است. [ناله کۆک، غه نی بلووریان، ل ۲۵]

بسیاری از شخصیت های سیاسی فرهنگی دیگری نیز، نظیر ه ژار، هیمن، علاء الدین سجادی، محمد شاپسندی و... اشارات مختصری به وجود حزب مذکور نموده اند و در نوشته های همگی آنان به وجود شخصیت کلیدی عزیز زندی اشاره گردیده است. در دیداری که با دکتر عزیز ژیان استاد روابط بین الملل دانشگاه مادرید داشتم ایشان به نقل خاطره ای در مورد عزیز زندی* پرداختند: " حول و حوش سال های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ که در عنفوان جوانی بودم، روزی محقق برجسته، دکتر عباس زریاب خویی رئیس دپارتمان تاریخ دانشگاه تهران که از علایق خاص من با خبر بود گفت: می توانی به کتابخانه ی میسیونرهای مسیحی سری بزنی آنجا کتاب های جالبی برای تو دارد. کتابخانه ی مذکور تقریباً روبروی دانشگاه تهران واقع در خیابان انقلاب فعلی بود. با مراجعه بدانجا پس از کش و قوس های فراوان موفق شدم که به کتابخانه وارد شوم. پس از مقداری جستجو چهار نسخه ی ترجمه کردی انجیل متی، لوقا، یوحنا و... را با ترجمه ی عزیز زندی یافتم. هر چند ترجمه ها ضعیف و به زبان کردی شکسته بسته ای انجام شده بود. سال ها بعد که به اروپا رفتم در لندن مشاهده

کردم که پروژه ی ترجمه ی انجیل به ۱۲۲ زبان زنده ی دنیا در همان سال های ۴۲ و ۴۳ وجود داشته و عزیز زندی در همین راستا به ترجمه ی کردی انجیل پرداخته بود.

به هر حال بعد از فعالیت هایی که اعضای حزب آزادی کردستان انجام می دهند، توسط پلیس رضا شاه دستگیر و تبعید می شوند. غنی بلوریان در خاطرات خود بدین موضوع اشاره می کند و می نویسد: "حسین فروهر و محمد راتبی دو تن از اعضای حزب آزادی کردستان به شیراز و کرمان تبعید می گردند." در همین اثنا عزیز زندی نیز به همراه تنی چند از میسیونرهای مسیحی به آلمان رفته و به تحصیل حقوق می پردازد و سال ۱۹۴۱ پس از استقرار ارتش متفقین به ایران باز می گردد. [کومه‌های ژبانه‌وی کوردستان، حامید گه‌وه‌ری، ل ۳۳]

بعد از آگوست ۱۹۴۱ حسین فروهر و یارانش پس از طی دوره ی اسارت به مهاباد باز می گردند و عزیز زندی نیز از آلمان به میهن رجعت می کند. بنیانگذاران اصلی حزب آزادی عبارت بودند از: عزیز زندی، عبدالرحمان ذبیحی، حسین فروهر، حسین مکائیلی، کریم یاهو، غفور محمودیان، محمد راتبی، محمود محمودیان و حسین لبادی. [همان، ص ۳۰] البته با توجه اسناد موجود در کتاب اسناد احزاب سیاسی ایران، باید نام محمد نانوازاده که بعدها سرهنگ جمهوری کردستان شد و در سانحه ای هوایی جان باخت را نیز به این عده اضافه کرد.

سازمان آزادیخواه کردستان یا حزب آزادی کردستان بر اساس همان اندیشه ی از «رو» به «زیر» آمدن شکل گرفت. از آن جایی که حزب مذکور، سازمانی مخفی بود و هیچ ارگان و نشریه ای نداشت، سند خاصی مبنی بر نحوه ی انحلال و یا تغییر نام آن در دست نیست. اما قاسم ایلخانی زاده که نقش مهمی در ارتباطات جمعیت «ژ.کاف» با کنسولگری اتحاد جماهیر شوروی در تبریز داشت، طی نشستی با حسنوف سرکنسول اذعان داشته که جمعیت «ژ.کاف» همان حزب آزادیخواه کردستان است. ماکسیموف سفیر شوروی در ایران طی گزارشی به تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۲۳ (۱۹۴۴/۱۱/۱۳) به راپورت حسن اف اشاره کرده و می گوید: "بر اساس راپورت رفیق حسن اف [طی ارتباطاتی] که با قاسم ایلخانی زاده در خصوص جمعیت «ژ.کاف» داشته است، چنین بر می آید که حزب مذکور قبل از ورود ارتش شوروی به ایران متولد شده است. ماکسیم اف سپس در پرانتز می آورد: (مشخص است، مقصود حزب آزادیخواه کردستان است.) مطالب فوق از آرشیو وزارت امور خارجه روسیه ی فدراتیو ف ۹۴ / ئو . ۳ / د ۶۶ / پ ۳۴۸ ص ۵۶ برگرفته شده است." [همان، ص ۲۳]

اختلافات ایدئولوژیکی و فکری بین بنیانگذاران حزب موجبات انحلال آن را فراهم آورده است. جدایی عزیز زندی و غفور محمودیان و نهایتاً انحلال حزب آزادی کردستان باعث می شود، حزب دیگری برخواسته از دل همان حزب به نام جمعیت «ژ.کاف» متولد گردد.

به هر حال فضای تهی که در منطقه ی موکریان وجود داشت و پتانسیل های بالقوه ی موجود در منطقه باعث شد پس از انحلال حزب آزادی کردستان و جدایی عزیز زندی و غفور محمودیان، به ریاست حسین فروهر جمعیت «ژ.کاف» بنیانگذاری شود.

شکل گیری دولت مدرن در ایران باعث شد ماهیت قدرت که قبل از رضا شاه شکلی استبدادی و نامتمرکز داشت، حالت متمرکز به خود بگیرد و شکل استبدادی خود را حفظ نماید. ماهیت حکومت رضا شاه باعث تغییرات در نوع فرماسیون اجتماعی ایران گردید. گسترش آموزش عمومی و تغییرات شکل گرفته در جامعه ایران و به تبع آن، در کردستان باعث شد خودآگاهی ملی در کردستان گسترش یابد. بخشی از این خودآگاهی هم در پیوند با کردستان عراق و کردستان ترکیه و گسترش حرکت های ناسیونالیستی در این دو بخش کردستان شکل گرفت. اما در هر صورت ماهیت حکومت رضا شاه باعث ممانعت و جلوگیری از شکل گیری جدی سازمان یا حزب کردی به استثنای فعالیت های جسته گریخته ی حزب آزادی کردستان گردید.

با سقوط دیکتاتوری رضا شاه و آغاز یک نوع شبه دموکراسی در ایران و همچنین خلاء قدرتی که در منطقه ی کردستان شمالی ایجاد شده بود، زمینه های شکل گیری جمعیت «ژ.کاف» به وجود آمد.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش چهارم

بسیاری از تحلیلگران علل شکل‌گیری بحران سیاسی در مناطق کردنشین مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم را چهار عامل ذکر نموده اند: روشنفکران کرد، قدرت‌های خارجی، دولت مرکزی و کارگزاران اداری ساکن در محل. [وبلاگ عبدالعزیز مولودی]

جنگ جهانی دوم، همچون جنگ جهانی اول نقطه‌ی عطفی را در تاریخ کرد تشکیل می‌دهد. این جریان بعضاً به علت خود جنگ بود. بریتانیا و اتحاد شوروی در اوت سال ۱۹۴۱ غرب ایران را اشغال کردند و رضا شاه آلمان خواه را به کناره‌گیری از سلطنت و ترک کشور واداشتند و پسرش محمد رضا را بر جای او بر تخت نشانند. مرکز منطقه‌ی اشغالی بریتانیا که در نظر بود جناح شرقی عراق را حمایت کند کرمانشاه بود. روس‌ها بیشتر آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی را تا جنوب خطی که از اشنویه به مهاباد می‌پیوست اشغال کردند. منطقه‌ی واقع بین مهاباد و سقز در محدوده‌ی حکم و نفوذ شوروی اما خارج از نظارت مستقیم او بود، در قلمرو حکم و نفوذ بریتانیا منطقه‌ی واقع در جنوب سنندج خارج از کنترل مؤثر نیروهای دولتی ایران بود که با موافقت انگلیسی‌ها در محل مانده بودند. این «فضای تهی» که مورد منازعه‌ی نیروهای محلی و دولت ضعیف ایران بود امکانات لازم برای تأسیس یک حکومت خودمختار را به دست می‌داد. [مک داول، ص ۳۹۶]

آن فضای تهی که مک داول از آن یاد می‌کرد، دارای پتانسیل‌های بالقوه‌ای بود که عوامل مذکور را تحت الشعاع قرار می‌داد. برای دو عامل اول یعنی روشنفکران و قدرت‌های خارجی این فضای تهی عامل تشدیدکننده‌ای بود در جهت ایجاد جنبش‌های سیاسی اجتماعی و برای دو عامل دوم یعنی دولت و کارگزاران این فضای تهی اثرات معکوسی داشت. هر چند اثرات این فضای تهی بر چهار عامل یادشده متفاوت بود و به عبارتی دو عامل را تشدید می‌کرد و برای دو

عامل دیگر بازدارنده بود، اما در نهایت برآیند هر چهار مؤلفه به سمت و سوی ایجاد جنبشی سیاسی بود که بعدها شاید مهم ترین دوره از تاریخ کردها را رقم زد.

نوشیروان مصطفی امین درباره ی فضای تهی مذکور چنین می گوید: "در جنگ جهانی دوم اگرچه دولت ایران به ظاهر بی طرفی خود را اعلام داشت، اما فعالیت هایش به نفع دول محور مخصوصاً دولت آلمان رو به افزایش بود. متفقین این احساس خطر [حضور آلمان] را بهانه کردند تا یک راه لجستیکی بین اتحاد جماهیر شوروی و خلیج فارس ایجاد کنند. به همین دلیل از جانب شمال لشکر روس ها و از جنوب لشکر انگلیس به ایران حمله کردند و بدون مقاومت آن را اشغال نمودند و رضا شاه را ناچار به استعفا کردند تا به نفع پسرش محمد رضا دست از تاج و تخت بردارد." وی در ادامه می گوید: "منطقه ی موکریان به سان یک ناحیه ی بی طرف در حد فاصل مناطق تحت اشغال انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی باقی ماند. در این منطقه خلأ قدرتی ایجاد شده بود. فعالان سیاسی کرد پس از سالیان متمادی اختناق دوران رضا شاه، از این خلأ جهت انجام فعالیت های سیاسی و روزنامه نگاری استفاده کردند." [ژیان به تهمن ترین روژنامه ی کوردی، نهوشیروان مستهفا، لیل ۱۴-۱۳]

وجود جنبش های کردی در کشورهای ترکیه و عراق تأثیر بلافصلی بر کردهای ایران گذاشته و به نوعی میان آن ها یک رابطه «این همانی» برقرار شده بود. شاید حزب آزادی کردستان که در مهاباد تأسیس شد از جریانات سیاسی کردستان ترکیه و کردستان عراق تأثیر گرفته باشد. روشنفکران کردی که حزب آزادی کردستان را بنیاد نهاده بودند درصدد ایجاد حزبی منسجم تر بودند که دارای ارگان مخصوص به خود باشد. بر اثر ایجاد فضایی که به وجود آمده بود و رخت بر بستن استبداد رضاخانی، امکان تنفس سیاسی به شکلی منسجم تر و راحت تر از قبل میسر شده بود. کارگزاران اداری غیربومی مستقر از اکثر شهرهای منطقه موکریان به وطن خود بازگشته بودند، دولت مرکزی تسلط و قدرتی بر منطقه نداشت، قدرت های خارجی در منطقه عملاً رفت و آمد داشتند و روشنفکران کرد نیز در صدد ایجاد «تغییر» بودند بنابراین هر چهار عامل پیشگفته مهیا بودند تا بحرانی از جنس جنبش را ایجاد نمایند. شرایط جدیدی ایجاد شده بود، خبرهای تازه ای بود که فی نفسه تفسیر این واقعیت بودند که جامعه ی کرد نیز مانند جوامع همجوار در زمانی که جنگ جهانی دوم درگرفت با سرعتی بیش از پیش، مرحله ی گذرا را میپیمود. شمار روزافزونی از مردم قبيله ای بعضاً به علت سیاست سرکوب رضا شاه و نیز به علت تحولات

اقتصادی، یکجانشینی اختیار کرده بودند و چادرنشینی با آهنگی سریع در سراشیب زوال بود.

"شهرها خود توسعه می یافتند و با توسعه ی آنها طبقه ی تحصیلکرده ای رشد می کرد. این طبقه با طبقه درس خوانده ی اعیانی که جنبش کرد را یک نسل پیش در استانبول رهبری کرده بود فرق داشت. برای مثال کسی چون عبدالرحمان ذبیحی را در نظر بگیرید که مقرر بود نقش رهبری کننده در جنبش مهاباد ایفاد کند. وی از خانواده ای بازاری خرده پای بود که در خانه ای یک اطاقه زندگی می کرد. در سنین پانزده دوره ی دوم دبیرستان را رها کرده و با درس دادن به پسران ملاکین محل یا خانواده های آغاها مایه ی معاش کسب می کرد." [مک داوول، ص ۳۷۲]

مک داوول در رابطه با بنیانگذاران جمعیت «ژ.کاف» معتقد است که هیچ کدام از طبقه ی اعیان نبودند. تحلیل محتوایی ارگان جمعیت «ژ.کاف» یعنی مجله ی «نیشتمان» - به معنی وطن - نشان می دهد که این سازمان اساساً ماهیتی ضدفئودالی و ضدامپریالیستی داشت و مؤسسان آن که اکثریت قریب به اتفاقشان از طبقه ی متوسط شهری بودند و به تعبیری «بازگشت به خویشتن خویش» را سرلوحه ی برنامه های جمعیت «ژ.کاف» قرار داده بودند.

مک داوول می گوید: "دید و برداشت اجتماعی «ژ.کاف» بر مسائل سیاسی ارجحیت داشت." به نظر می رسد که اینگونه هم بود، محبوبیت «س» - اعضای جمعیت «ژ.کاف» قسم خورده نامیده می شدند - در میان توده های مردم کرد روز به روز بیشتر می شد به قول ظریفی گویی حواریون عیسی مسیح ظهور کرده بودند.

استاد عبدالرحمان شرفکندي (هه ژار) در خاطراتش می نویسد: "در تمام طول عمرم که هم اکنون در دهه ی هفتم آن و در ۶۳ سالگی هستم احزاب زیادی را از نزدیک دیده ام، درباره ی رفتار و گذشته ی آنان بسیار خوانده ام، خیلی سخت است حزب دیگری یافت شود که اعضای آن مانند اعضای جمعیت «ژ.کاف» این چنین فداکار و دلگرم و دوستدار هم بوده باشند. در رابطه با اصحاب پیامبر (ص) از یک دلی و فداکاری سخن ها رانده شده چیزی نمانده بگویم که اعضای «ژ.کاف» نیز آن گونه بودند." [چیشتی مجیور، هه ژار: ۱۹۹۷، ص ۶۰]

محمد امین شیخ الاسلامی متخلص به هیمن شاعر بلندآوازه ی کرد در خصوص جمعیت «ژ. کاف» میگوید: "جمعیت علاوه بر اینکه جمعیتی سیاسی بود، جمعیتی اجتماعی و اخلاقی نیز

بود. اکثر اعضای جمعیت به سوگندی که یاد کرده بودند اعتقاد راسخ داشتند و دست از اعمال ناشایست برداشته بودند. دزدی و اعمال خلاف اخلاق به حداقل رسیده بود حتی در بعضی جاها از بین رفته بود. چیزی نگذشت که جمعیت سراسر کردستان را فرا گرفت... [تاریک و پروون، هگامن، ل ۲۰]

اعضای جمعیت «ژ.کاف» مردمانی ایده آلیست و آرمانگرا با تکیه بر تاریخی پر از حسرت و شکست چشم به آینده دوخته بودند. آینده ای که قرار بود بر خلاف میل آنان رقم بخورد.

اما به راستی جمعیت «ژ.کاف» چه بود؟ و ذبیحی در آن چه نقشی داشت؟ همانگونه که پیشتر گفته شد پس از شکل گیری دولت مدرن ایران در عصر رضا شاه و سیاست گسترش فرهنگ ملی، زبان و فرهنگ کرد در معرض تهدید جدی قرار گرفت. در چنین دوره ی حساسی «هویت سیاسی کرد» در تباین با ایستارهای دولت مدرن ایران شکل گرفت. پدید آمدن جمعیت «ژ.کاف» با خصلتی مدرن در این زمان را باید در همین چارچوب بررسی کرد. نمی توان اهمیت «ژ.کاف» را به چیزی معادل سازمان های سیاسی دیگر کرد فرو کاست. «ژ.کاف» در حکم آغازی برای روند پر پیچ و خم ناسیونالیسم کرد در ایران به شمار می رود.

با این اوصاف درک و فهم ناسیونالیسم کرد به میزان زیادی نیازمند شناخت جمعیت «ژ.کاف» است. مسأله ای که تاکنون توجه روشنفکران و نخبگان کرد را چندان به خود جلب نکرده است. به همین خاطر اهمیت و لزوم به وجود آمدن «ژ.کاف» شناسی به عنوان حوزه ای جدید در عرصه ی روشنفکری کرد را نمی توان نادیده گرفت. «ژ.کاف» شناسی را نباید معادل دریچه ای به سمت «خودشناسی» کرد حساب کرد بلکه عین «خودشناسی» کرد است. قایل شدن به «ژ.کاف» شناسی سؤالات بی انتهایی را به ذهن متبادر می کند... چه عواملی ظهور «ژ.کاف» را در فضای سیاسی کردستان اجتناب ناپذیر نمودند؟ «ژ.کاف» چگونه ناسیونالیسم کرد را سامان داد؟ آیا «ژ.کاف» معلول هویت کرد بود یا پروژه ای در راستای هویت سازی و ملیت سازی؟ «ژ.کاف» در حد یک استارت ساده برای ناسیونالیسم کرد به شمار می آید یا بن مایه های متافیزیک گونه آن به انحاء مختلف بر ما تأثیر گذاشته اند؟ و شاید این سؤال کلیدی که شخصیت مرموز عبدالرحمان ذبیحی که نامش با جمعیت «ژ.کاف» عجین شده است چه نقشی در «ژ.کاف» داشته است؟ و سؤالات متعدد دیگری.

«ژ.کاف»شناسی را نباید با برداشتی ارتدوکس و سیاسی برای رجعت و یا احیاء آن یکسان گرفت. همچنین نباید آن را به زمان و مکان خاصی محدود کرد بلکه پرونده ی گشوده ای است به درازای تاریخ معاصر کردستان و گستره ی جغرافیایی آن. ضمن این که باید از گرفتار شدن به نگاه های فراتاریخی در بررسی مسأله پرهیز کرد. «ژ.کاف» خوب یا بد ما را گرفتار مخاطرات و بحران های ترسناکی کرد که کم و بیش ما را به فراموش کردن یا طبیعی جلوه دادن این گسست عظیم تحریک می کنند. [گاه نامه ی روانگه، شماره ۱۱، سرمقاله]

مطالب این بخش در حکم تلاشی در جهت بازسازی تاریخ این رویداد از افق انسان امروزیست تا در صورت موفقیت بخشی از زوایای تاریخ آن آشکار شود. در عین حال که تلاش گردیده از هر گونه «اسطوره گرایی» پرهیز شود، سعی شده است تا به دور از داوری های ارزشی در مقام منتقد تنها به تفسیر و تبیین بیطرفانه ی موضوع پرداخته شود.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش پنجم

در خصوص نام جمعیت «ژ.کاف» اختلاف نظرهای اساسی وجود دارد. بعضی از تاریخ نویسان از آن تحت عنوان جمعیت تجدید حیات کرد، بعضی تحت عنوان جمعیت حیات کردستان، جمعیت «ژ.کاف» و دست آخر جمعیت تجدید حیات کردستان یاد کرده اند. نکته ی جالب توجه اینکه کسانی که عناوین متفاوتی برای جمعیت ذکر نموده اند از شخصیت ها و رجال معتبر سیاسی کرد به شمار می آیند. به طور کلی دو نام بیشتر محل بحث و مناقشه بوده است. عده ای معتقدند نام جمعیت «ژ.کاف» به طور کامل در زبان کردی عبارت است از «کۆمه‌له‌ی ژێانه‌وه‌ی کوردستان» یا جمعیت تجدید حیات کردستان. «ژ.کاف» از دو حرف «ژ J» و «کاف K» تشکیل شده است که مخفف دو کلمه ی کردی «ژێانه وه» و «کوردستان» می باشد. (گاه نامه ی روانگه، شماره ۱۱، جووتیار حاجی توفیق)

عده ای دیگر مدعی هستند که نام صحیح جمعیت، «کۆمه‌له‌ی ژبانی کورد» یا زندگی کرد می باشد. حسن قاضی با وسواس همیشگی که از اختصاصات کارهای اوست مدعی است که «ژ.کاف» مخفف «ژبانی کورد» یعنی زندگی کرد است.

[http://ruwange.blogspot.com/۲۰۰۹/۰۲/blog-post_۱۳.html]

هر دو دیدگاه مستنداتی در خصوص نام جمعیت ارائه می دهند که به اجمال به آنها می پردازیم. اولی مدعی است که نام صحیح جمعیت، «**کومه‌له‌ی ژپانه‌وه‌ی کوردستان**» یا تجدید حیات کردستان می باشد و در آن ذبیحی به طور مستقیم نقش دارد:

۱- "استاد عبدالرحمان ذبیحی که یکی از بنیانگذاران و از اعضای فعال و متشخص کمیته ی رهبری جمعیت بود، در مقاله ای کوتاه و ارزشمند که به زبان عربی در روزنامه ی "خه بات" - ارگان حزب دموکرات کردستان عراق - منتشر گردیده در خصوص نام درست جمعیت «ژ.کاف»، اشتباه آرچی روزولت را تصحیح کرده است. آرچی روزولت مقاله ای به سال ۱۹۴۷ در مجله ی معتبر **Middle East Journal** چاپ نموده است که در آن به اشتباه نام جمعیت را «جمعیت حیات کرد» ذکر کرده است. استاد نام درست جمعیت «ژ.کاف» را «**کومه‌له‌ی ژپانه‌وه‌ی کوردستان**» ذکر نموده است که به معنای جمعیت تجدید حیات کردستان یا حزب احیاء کردستان است. استاد ذبیحی اگرچه مقاله ی خود را به زبان عربی نگاشته، اما نام جمعیت را به هر دو زبان کردی و عربی آورده است. چون پیشتر دیده و شنیده بود که نام جمعیت به اشتباه آورده شده است. پرواضح است که هدف استاد صرفاً تصحیح اشتباه آرچی روزولت نبوده، بلکه با نوشتن این مقاله خواسته توجه روشنفکران کرد را به این نکته ی مهم جلب کند تا از این پس مجدداً دچار اشتباه نشوند! **[همان]**

البته لازم به ذکر است که آرچی روزولت حتی در نگارش عنوان مقاله دچار اشتباه فاحشی شده است. عنوان مقاله ی وی **The Kurdish Republic of Mahabad** یعنی جمهوری کردی مهاباد است که اساساً جمهوری کردستان صحیح است.

۲- در یکی از اسناد آرشیو اتحاد جماهیر شوروی، به موضوع گفتگوی سرکنسول شوروی در شهر ارومیه با دو تن از نمایندگان جمعیت «ژ.کاف» یعنی عبدالرحمان ذبیحی و قاسم ایلخانی زاده - در نهم سپتامبر ۱۹۴۴ - اشاره شده است. در این سند از زبان ذبیحی و ایلخانی زاده در خصوص نام جمعیت «ژ.کاف» این گونه آمده است: این سازمان، حدود دو سال است که تأسیس شده و نام آن جمعیت «ژ.کاف» می باشد که به معنای جمعیت تجدید حیات کردستان است.

دیدگاه دوم معتقد است که نام صحیح جمعیت، «**کومه‌له‌ی ژپانی کورد**» است و برای اثبات ادعای خود به دلایل زیر اشاره می کند:

۱- حسن قاضی معتقد است تنها سندی که می توان بدان تکیه کرد نشریه ی «ریگا» (راه) است که به طور کامل نام جمعیت را درج نموده است. نشریه ی مذکور آبان ۱۳۲۷ (اکتبر - نوامبر ۱۹۴۸) یعنی دو سال پس از سقوط جمهوری کردستان به عنوان ارگان جمعیت «ژیانی کورد» منتشر شده است. این نشریه توسط غنی بلوریان و محمدشاپسندی راه اندازی گردیده هر چند ذبیحی و حسن قزلجی نیز قول همکاری با این نشریه را داده بودند اما صرفاً با نوشته های بلوریان و قزلجی به چاپ رسید.

غنی بلوریان علت عدم همکاری ذبیحی با آنان را عدم چاپ مقاله ای از شیخ لطیف فرزند شیخ محمود در نشریه ی «ریگا» ذکر می کند. واقعیت این است که ذبیحی، بلوریان، قزلجی و شاپسندی در روستای سیتک میهمان شیخ لطیف بودند. حسن قاضی در ادامه می نویسد: "سه تن از افراد یادشده قبل از تأسیس جمهوری و هنگام فعالیت های جمعیت «ژ.کاف» و بعد از آن در زمره ی فعالین عرصه ی مطبوعات کردی بودند و با توجه به بازه ی زمانی یعنی سال ۱۹۴۸ مدت مدیدی از پایان فعالیت های جمعیت نگذشته بود لذا بسیار محتمل به نظر می رسد که حروف ژ و کاف مخفف «ژیانی کورد» باشند.

۲- نکته دوم اشاره ی او به خاطرات غنی بلوریان است. بلوریان به همراه شاپسندی و بعدتر قزلجی نشریه ی «ریگا» را چاپ می کنند و علت انتخاب نام «ریگا» به جای روزنامه ی کردستان (ارگان حزب دموکرات کردستان) را سردرگم نمودن دشمنان ذکر می کند تا دموکرات های قدیمی و مردم را دچار مشکل ن سازند.

[http://ruwange.blogspot.com/۲۰۰۹/۰۲/blog-post_۱۳.html]

بدین ترتیب با انتخاب نام «ریگا» و معرفی آن به عنوان ارگان جمعیت «ژیانی کورد» هم رسالت ملی خود را به انجام رسانده اند، هم مردم را دچار مشکل نکرده اند، هم دشمن را سردرگم کرده اند و هم با ذکر یاد جمعیت بار دیگر یاد و خاطره ی آن را در اذهان گرامی داشته اند.

واقعیت این است که هر چند این استدلال حسن قاضی بسیار جای تأمل دارد تصور من بر این است که از آن جایی که جمعیت «ژ.کاف» یک جمعیت هویت طلب و در صدد استیفای حقوق از دست رفته ملت کرد بود، اطلاق نام جمعیت تجدید حیات کردستان به زعم من از جمعیت زندگی کرد بامسمی تر است. از طرفی صرف عنوان کردن اینکه «ریگا» نشریه ی جمعیت «ژیانی کورد» است شاید کافی نبوده و اساساً شاید این

اشارات به جمعیت «ژ.کاف» اصلی قبل از جمهوری کردستان نباشد. و صرفاً نامی بوده تصادفی برای گمراه کردن مأموران دولتی. به هر روی باز هم اعتقاد دارم که تحلیل حسن قاضی حداقل تا این برهه از زمان از بقیه ی تحلیل ها مستندتر است.

در مورد تاریخ دقیق تأسیس جمعیت «ژ.کاف» یا جمعیت تجدید حیات کردستان نیز اختلاف نظرهای متعددی وجود دارد اما از لابلای نشریات آن زمان می توان به تاریخ دقیق تأسیس جمعیت «ژ.کاف» پی برد. جمعیت «ژ.کاف» به سال های ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ دست به انتشار سررسیدهایی زد که در آنها نوشته شده بود: ۲۵ مرداد جشن سر سال جمعیت «ژ.کاف». لازم به ذکر است که ابتکار چاپ و نشر این سررسیدها و تقویم ها از اقدامات ذبیحی است که ظاهراً برای اولین بار نیز اسامی ماه های سال شمسی را به کردی تعیین می نماید که بر اساس الگو گرفتن از طبیعت نسبت به نامگذاری آن ها اقدام نموده است. جدول زیر به مقایسه ی اسامی ماه ها به زبان فارسی و کردی پرداخته است:

ردیف	فارسی	کردی	توضیحات
۱	فروردین	خاکه لایوه	سر برآوردن گل و گیاه از خاک
۲	اردیبهشت	بانه مهر	رفتن گله به دشت و صحرا
۳	خرداد	جوژه دان	رسیدن و زرد شدن گندم و جو
۴	تیر	پووشپه	جدا شدن کاه از دانه ی غلات
۵	مرداد	گه لایوژ	نام ستاره ای در آسمان
۶	شهریور	خه رمانان	هنگام درو و برداشت خرمن
۷	مهر	ره زبه	رسیدن انگور و مو
۸	آبان	خه زه لوه	ریزش برگ درختان
۹	آذر	سه رماوه	وزش سرما
۱۰	دی	به فرانبار	بارش برف
۱۱	بهمن	رپه بندان	راه بندان و یخ بندان
۱۲	اسفند	ره شه ممه	ذوب برف ها و به تیرگی گرائیدن زمین

همچنین در شماره ی دوم مجله ی «نیشتمان» - ارگان جمعیت «ژ.کاف» - که در آبان ۱۳۲۲ (اکتبر و نوامبر ۱۹۴۳) انتشار یافته این گونه نوشته شده است: روز ۲۵ مرداد جشن

سالانه جمعیت «ژ.کاف» به صورت با شکوهی و با شادی فراوانی برگزار شده و تعدادی از اعضاء مقالات خوبی قرائت نمودند که بعدها آن ها را چاپ خواهیم نمود.

بررسی تعدادی از اسناد جمعیت «ژ.کاف» و حزب دموکرات کردستان و چند مقاله ی روزنامه ی کردستان زمان جمهوری کردستان نشان می دهند که جمعیت «ژ.کاف» در سال ۱۹۴۲ تأسیس شده است. در این جا به یکی از شماره های روزنامه کردستان زبان حال جمهوری کردستان به تاریخ ۱۳۲۵/۵/۲۵ (۱۹۴۶/۸/۲۰) اشاره می کنیم. در این شماره به مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس حزب دموکرات کردستان چند مقاله به رشته ی تحریر درآمده اند و این مسأله روشن گردیده که حزب مذکور در ۲۵ مرداد ۱۳۲۵ مراسمی برگزار نموده و یاد پنجمین سال تأسیس حزب را گرامی داشته است. این ثابت می کند که حزب دموکرات کردستان در آن زمان، خود را ادامه دهنده ی جمعیت «ژ.کاف» دانسته و روز تأسیس جمعیت «ژ.کاف» را با روز تأسیس خود یکی دانسته است. باز هم سخنان ذبیحی گره کور قضیه را باز می کند.

ذبیحی معتقد است: «حزب آزادی کردستان و جمعیت «ژ.کاف» و حزب دموکرات کردستان در واقع یک حزب بودند اما در سه مقطع زمانی متفاوت. مقطع قبل از جنگ دوم جهانی، مقطع ورود نیروهای متفقین به ایران و عزل رضاشاه و مقطع بعد از جنگ دوم جهانی. فعالیت های آنان به سان حلقه زنجیر متصل به هم، مبارزات کردها بر علیه اشغالگران و امپریالیسم را شکل می دهد.» **[گاه نامه ی روانگه، شماره ۱۱، جووتیار حاجی توفیق]**

مسأله ی سومی که آن هم تا حدود زیادی در هاله ای از ابهام قرار دارد اسامی مؤسسان اصلی جمعیت «ژ.کاف» است. از دیدگاه برخی پژوهشگران خارجی و داخلی و خود آنان که در ساختار جمعیت بودند به ذکر اسامی آنان می پردازیم.

از دید یک پژوهشگر خارجی، ویلیام ایگلتون:

۱- رحمان حلوی ۲- محمدامین شرفی ۳- محمد نانوازاده ۴- عبدالرحمان ذبیحی ۵- حسین فروهر ۶- عبدالرحمان امامی ۷- قاسم قادری ۸- ملا عبدالله داودی ۹- ملا قادر مدرسی ۱۰- احمد علمی ۱۱- عزیز زندی ۱۲- محمد یاهو ۱۳- میرحاج (از کردستان عراق)

از دید یکی از مؤسسان جمعیت، ملا قادر مدرسی:

۱- محمد نانوازاده ۲- عبدالرحمان ذبیحی ۳- حسین فروهر
۴- عبدالرحمان امامی ۵- ملا قادر مدرسی ۶- قاسم قادری ۷-
ملا عبدالله داودی ۸- محمد یاهو ۹- صدیق حیدری ۱۰-
عبدالرحمان کیانی ۱۱- میرحاج (از کردستان عراق) ۱۲-
سعید محمد قادر بوستانچی

جلال طالبانی رئیس جمهور فعلی عراق طی رایزنی هایی که با
ذبیحی داشته، افراد زیر را به عنوان مؤسسان جمعیت
«ژ.کاف» برمی شمارد:

۱- حسین فروهر ۲- عبدالرحمان ذبیحی ۳- عبدالرحمان امامی
۴- ملا قادر مدرسی ۵- نجم الدین توحیدی ۶- محمد
نانوازاده ۷- علی محمودی ۸- محمد اصحابی ۹- عبدالرحمان
کیانی ۱۰- صدیق حیدری ۱۱- قاسم قادری

استاد عبدالرحمان شرفکندی (هه ژار) که عضو شماره ۲۰
جمعیت «ژ.کاف» بوده در خاطراتش در خصوص اعضای مؤسس
جمعیت چنین می گوید: " یازده تن در باغ سسیه ی مهاباد با
میرحاج - افسر کرد عراقی - گرد هم می آیند. بر اساس
رهنمودهای وی حزب «ژ.کاف» را تأسیس می کنند. سوگندنامه
ی آن را می نویسند، پروگرام حزب هیوای کردستان عراق با
مقداری دستکاری به پروگرام «ژ.کاف» تبدیل می شود. " هه
ژار در ادامه تعداد اعضای مؤسس جمعیت «ژ.کاف» را یازده
تن برمی شمارد که به زعم وی عبارتند از:

۱- حسین فروهر ۲- عبدالرحمان ذبیحی ۳- نجم الدین توحیدی
۴- عبدالرحمان امامی ۵- محمد نانوازاده ۶- ملا قادر
مدرسی ۷- محمد یاهو ۸- محمد شاپسندی ۹- محمد سلیمی ۱۰-
قاسم قادری ۱۱- ملا عبدالله داودی

محمد کمانگر (همایون) در نوشته ای که به بررسی گسترش
جمعیت «ژ.کاف» در کرمانشاه پرداخته است، بر اساس
گفتگوهایی که با معمرین کرد مهابادی که در دهه ی بیست
شمسی فعالیت های سیاسی و اجتماعی داشته اند، اعضای مؤسس
جمعیت را چنین معرفی می کند:

۱- حسین فروهر ۲- عبدالرحمان ذبیحی ۳- عزیز زندی ۴-
محمد یاهو ۵- ملا قادر مدرسی ۶- عبدالرحمان امامی ۷-
قاسم قادری ۸- صدیق حیدری ۹- رحمان حلوی ۱۰- ملا عبدالله
داودی ۱۱- محمدامین شرفی ۱۲- احمد علمی ۱۳- عبدالرحمان
کیانی ۱۴- محمد سلیمی ۱۵- محمد نانوازاده

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش ششم

ساختار جمعیت «ژ.کاف»:

به جهت اینکه جمعیت «ژ.کاف» یک سازمان کاملاً مخفی و زیرزمینی بود و تمامی فعالیت های آن در خفا انجام می گرفت، برای جلوگیری از لو رفتن و دستگیری توسط پلیس وحشتناک دوران رضا شاه جمعیت اقدام به ایجاد هسته های سه نفره نموده بود. که صرفاً اعضای هر هسته با یکدیگر در ارتباط بودند و با هسته های دیگر ارتباط نداشتند. بر اساس شواهد و قرائن تنها یک شخص از وجود کلیه ی اعضای هسته ها خبر داشته که آن هم عبدالرحمان ذبیحی بوده است.

ذبیحی در پاسخ نامه ی حسنوف سرکنسول اتحاد جماهیر شوروی در تبریز که نام اسامی فعال جمعیت «ژ.کاف» را از وی درخواست می کند، اسامی بیست و دو تن از اعضای جمعیت را به تاریخ ۱۹۴۴/۱۲/۲۳ برای وی ارسال می دارد. این نشاندهنده ی این واقعیت است که ذبیحی تنها کسی بود که به اسامی مخفی اعضا دسترسی داشته است. [گوهری، صص ۵۶-

[۵۵

دامنه ی گسترش «ژ.کاف»:

بانیان و مؤسسان جمعیت «ژ.کاف» در صد ایجاد تغییراتی اساسی در زندگی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه ی کردستان بودند و اعتقاد داشتند این امر جز با خودآگاهی فردی و بازیابی هویت کردی به جامعه امکان پذیر نیست. به همین دلیل سعی ذبیحی به عنوان مطلع ترین فرد «ژ.کاف»، بر این بود که نخبگان جامعه ی آن روز کردستان را به عضویت «ژ.کاف» درآورد.

ساختار تشکیلاتی «ژ.کاف» از بالا به پایین به صورت زیر بود: هیأت مرکزی، کنفرانس محلی، اداره ی مرکزی، اداره ی محلی، دسته و هسته ها. بر اساس راپورت سرکنسول اتحاد جماهیر شوروی به شماره ی ف ۴۹ / ئو ۳۱ / د. ۷ / پ ۳۵۴ صص ۱۲-۱۳ از آرشیو وزارت امور خارجه روسیه ی فدراتیو و همچنین از گزارشاتی که جمعیت «ژ.کاف» به مولوتوف ارسال داشته، در شهرهای مهاباد، بوکان، اشنویه، ارومیه، سردشت، سقز، سنندج، تهران، کرمانشاه، اربیل و سلیمانیه هر کدام دارای یک اداره ی محلی بودند. و در زیرمجموعه ی هر اداره ی محلی پنج دسته قرار داشت. در هر دسته نیز ۵۰ نفر عضو بودند که جمعاً ۲۷۵ نفر می شدند. که با احتساب اعضای اداره ی محلی تعدادشان حدوداً به ۳۰۰ نفر می رسید. نکته ی جالب توجه اینکه هیأت مرکزی در گزارشی به مولوتوف مدعی شده است که اداره ی محلی کرمانشاه برای لرستان نیز نماینده ای تعیین کرده است. این حاکی از گسترش بی سابقه ی یک حرکت سیاسی اجتماعی است که به لحاظ جغرافیایی منطقه ی بسیار وسیعی حدوداً چهار استان در غرب ایران را شامل می شد. شاید وقتی بدانیم که اولاً در آن زمان وسایل ارتباط جمعی به معنای امروزی آن در سطح بسیار نازلی قرار داشت و ثانیاً فعالیت های جمعیت «ژ.کاف» کاملاً مخفی بود و ثالثاً انجام فعالیت در زیر سلطه ی چکمه ی قزاقان مستبد، اهمیت کار اعضای جمعیت «ژ.کاف» را دوچندان مشخص نماید. پذیرفتن این موضوع یعنی گسترش دامنه ی نفوذ جمعیت «ژ.کاف» تا حدود زیادی دشوار به نظر می رسد، اما وقتی مستندات محرمانه ی آرشیو دول خارجی و خاطرات کسانی که خود بخشی از این جریان بوده اند را می بینیم و می شنویم هضم ادعاها سهل تر می شود. طبیعتاً با توجه به اینکه دفتر هیأت مرکزی جمعیت «ژ.کاف» در شهرستان مهاباد بوده طبیعی به نظر می رسد که کلیه ی شهرهای منطقه ی موکریان تحت تأثیر این شهر قرار گرفته باشند. از آن جمله: بوکان، اشنویه، سردشت، سقز و... اما اینکه شهری مثل سلیمانیه در کردستان عراق یا مانند کرمانشاه با مسافت بعید جغرافیایی چگونه تحت تأثیر

اندیشه های جمعیت «ژ.کاف» قرار گرفتند را با ذکر دو مستند اثبات می کنیم:

ابراهیم احمد شاعر و سیاستمدار شهیر کردستان عراق - پدر زن جلال طالبانی - به عنوان نمونه زنده ی این ادعا، مسئولیت کمیته ی محلی شهر سلیمانیه در کردستان عراق را بر عهده داشته است. خود در این مورد چنین می گوید: "طی تماس هایی که با جمعیت «ژ.کاف» در مهاباد برقرار نمودم مسئولیت اداره ی کمیته ی محلی شهر سلیمانیه به من سپرده شد."

البته عبدالقادر دباغی (مامه قاله) اداره ی محلی جمعیت «ژ.کاف» را در سلیمانیه تأسیس کرد. در نیشتمان شماره ی پنج شرح ایجاد اداره ی محلی جمعیت «ژ.کاف» در سلیمانیه به صورت کاملاً رمزی نوشته شده و از عبدالقادر دباغی با نام مستعار ع. سیامک و شماره ی ۵۷ و مؤسس جمعیت در سلیمانیه یاد شده است.

یا در مورد کرمانشاه فردی به نام محمد سعید حافی از خانواده ی قزلجی منطقه ی مهاباد که دادیار یکی از شعبات دادگستری آن شهر بود در صدد گردآوری اعضاء جهت راه اندازی شاخه ی جمعیت «ژ.کاف» در کرمانشاه گردید. از طرف دیگر سید محمد طاهر سیدزاده هاشمی هم در همان ایام در بانک کشاورزی کرمانشاه استخدام شده بود که این دو به همراه چند تن دیگر از کردهای اهل قلم که دارای طبع شعر نیز بودند روزهای جمعه در منزل سلیمان بهرامی کمانگر که رئیس دایره ی مستغلات اداره ی دارایی کرمانشاه بود گرد هم می آمدند و چند ساعتی را به بحث و گفتگو و شعرخوانی می پرداختند.

محمد کمانگر در این رابطه می گوید: "در همان جلسات، حافی قصد خود را دائر بر راه اندازی شاخه ی «ژ.کاف» کرمانشاه به آگاهی اعضاء رساند و آن گونه که اینجانب از مرحومان سلیمان کمانگر بهرامی، محمود محدود، سید محمد طاهر سیدزاده هاشمی و سید محمد مسعودی شنیده ام افراد ذیل عضویت «ژ.کاف» را پذیرفته اند: محمد سعید حافی قزلجی، محمد طاهر سیدزاده هاشمی، سلیمان بهرامی کمانگر، محمود محدود، عبدالله مدبر، سید محمد مسعودی، ابراهیم نادری، یداله رضایی، عبدالسلام معتمدی، احمد لطفی، غلامرضا اعظمی و حسین شیرزاد که توانسته اند چهار هسته ی سه نفره را تشکیل دهند. سید محمد مسعودی رابط تشکیلات کرمانشاه با جمعیت مرکزی در مهاباد بوده و به طوری که خود اظهار می داشت هر سال دو بار به مهاباد اعزام می گردید و در چند روزی که در آنجا اقامت داشته در جلسات

با حضور مسئولان و اعضای بلندپایه جمعیت شرکت کرده و پس از آگاهی از نظریات آنان و گرفتن دستورات لازم به کرمانشاه بازگشته و اعضا را در جریان امر قرار می‌داده است. " [فصلنامه ی **رؤزه‌ف**، شماره ی ۸، ۹ و ۱۰، محمد کمانگر، صص ۱۱۶-۱۱۷]

در گفتگوی کوتاهی که با مرحوم سعید خان همایون عضو جمعیت «ژ.کاف» که خواهرزاده و آجودان قاضی محمد بود داشتم ایشان در خصوص مسئولیت کلی کمیته های محلی چنین اظهار داشتند: "بعدها فهمیدم تمامی رابطین کمیته های محلی شهرستان ها با ذبیحی در تماس بودند و او بود که دستورات و رهنمودهای لازم را به آنان ارائه می داد."

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش هفتم

بعد از تأسیس جمعیت «ژ.کاف» در ۲۵ مرداد ۱۳۲۱ در ظرف مدت کوتاهی دامنه ی حزب در داخل و خارج از ایران گسترش یافت و همانگونه گفته شد در کردستان عراق نیز در شهرهای مهمی مانند **هه‌ولیر** و سلیمانیه کمیته های محلی دائر گردید. همین گسترش دامنه و رفت و آمدهای متعدد، خصوصاً افرادی که از کردستان عراق به مهاباد می آمدند نوعی اظهار نارضایتی و حتی نگرانی را نزد شوروی ها ایجاد نمود. از آنجایی که مسئولان سیاسی ایجاد ارتباط با جمعیت «ژ.کاف» اکثریت قریب به اتفاق شان آذری بودند، هدف غایی که در سر می پروراندند این بود که کردستان را به نحوی از انجا ضمیمه آذربایجان کنند و نهایتاً به آذربایجان

شوروی ملحق سازند. این طرز تفکر توسط باقروف رئیس جمهور آذربایجان شوروی نمایندگی می شد و به عنوان یکی از دستورالعمل های سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی بر روی میز کار استالین قرار داشت. هر چند مولوتوف وزیر امور خارجه ی شوروی به علت فشارهای بین المللی با این تفکر موافقت چندانی نداشت و دست آخر نیز اندیشه های ناسیونالیستی باقروف در ایجاد آذربایجان بزرگ با شکست مواجه شد.

نکته ی جالب توجه در این خصوص اینکه زمانی که هیأت ۳۰ نفره ای از مهاباد عازم باکو می گردند باقروف در سخنانی خطاب به جمع می گوید که: بهتر است شما به آذربایجان بپیوندید و تحت نظر تبریز باشید (نقل به مضمون)، قاضی محمد بسیار جسورانه در مقابل باقروف قد علم کرده و می گوید: اگر قرار باشد تحت نظر تبریز باشیم، همان بهتر که زیر نظر تهران باشیم. ما هرگز این را نمی پذیریم. (Gali)
(Kurdistan: ۳۰/۱۰/۸۷)

واقعیت این است که هم شوروی و هم انگلیس به نوعی از ماهیت و فعالیت های «ژ.کاف» اظهار نگرانی می کردند. نظر به اینکه جمعیت «ژ.کاف» اساساً تشکیلاتی زیرزمینی و ماهیتی مخفی داشت چنان که باید و شاید اطلاعاتش در اختیار این دو ابرقدرت نبود، از طرف دیگر منازعه ی میان ابرقدرت ها مطرح بود. از آنجایی که منطقه در اشغال شوروی ها بود، آمد و شدهای کردهای عراق که از نظر آنان همگی جاسوس انگلیس ها بودند!! غیرقابل قبول به نظر می رسید و انگلیس ها نیز جمعیت «ژ.کاف» را ساخته و پرداخته دست روس ها می دانستند. باقروف در خصوص «ژ.کاف» می گوید: "«ژ.کاف» از اساس در عراق و تحت نظارت سازمان های جاسوسی بریتانیا تأسیس شده است. این حزب به جز وسیله ای استعماری در دست بریتانیا چیز دیگری نیست."

با تمام این اوصاف این روس ها بودند که خود را بیشتر از انگلیس ها به «ژ.کاف» نزدیک ساختند، «ژ.کاف» نیز برای جلب اعتماد روس ها، سیاست نزدیکی به روس ها را در پیش گرفت به همین منظور ذبیحی در تبریز ارتباط بسیار مناسبی با کونسولگری شوروی ایجاد کرد و همین داد و ستدهای سیاسی زمینه را برای چاپ و نشر اولین شماره ی ارگان «ژ.کاف» یعنی «نیشتمان» فراهم ساخت.

عبدالرحمان ذبیحی در این مقطع زمانی اشعاری که در نیشتمان چاپ می کند نظیر: نقاب سرخ، شراب سرخ، اطاق سرخ و... همگی حاکی از تحت تأثیر قرار گرفتن از فضای کاملاً سرخ حاکم بر منطقه و نزدیک شدن جمعیت به روس هاست.

لازم به یادآوری است بعد از چاپ شماره ی چهارم نیشتمان روابط ذبیحی و کنسولگری شوروی به سردی می گراید، به همین دلیل شوروی ها چاپخانه خلیفه گری را مجبور می سازند تا بر سر راه چاپ مجله موانع و مشکلاتی ایجاد کند. آنها نیز به ذبیحی می گویند که خودش می بایست حروفچینی نیشتمان را انجام دهد. ذبیحی با همراهی محمد شاپسندی و خلیل ساوجبلاغی رأساً اقدام به حروفچینی می نمایند و شماره ۵ تا ۹ نیز چاپ می شود، شماره های ۷، ۸ و ۹ به علت تأخیر توأمان چاپ می شوند. ذبیحی ناامید از روس ها به مهاباد باز می گردد.

اما قبل از بازگشت دو نامه به زبان های کردی و روسی در خصوص مسأله کردها را تقدیم کنسولگری شوروی در تبریز می نماید تا به وزیر امور خارجه شوروی ارسال گردد. این اقدام ذبیحی، باعث برآشفته شدن جعفر باقروف رهبر حزب کمونیست آذربایجان شوروی می گردد. باقروف دوست و فرد مورد اعتماد استالین از حرکت ذبیحی شگفت زده می شود. از این تاریخ به بعد ابرقدرتی خارجی سعی در به حاشیه راندن ذبیحی دارد و درصدد برمی آید ذبیحی را از متن حذف کند. کنسولگری شوروی ارتباط سیاسی خود با ذبیحی را به سطح صفر تنزل می دهد. نام ذبیحی از لیست ملاقات کنندگان با مسئولین آذربایجان شوروی مستقر در تبریز و افسران شوروی در آذربایجان و کردستان حذف می گردد و حتی در هر دو سفر مشهور کردها به باکو غایب بزرگ ذبیحی بود.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش هشتم

یکی از موارد بسیار حائز اهمیت در خصوص فعالیت های ذبیحی در جمعیت «ژ.کاف» شرکت وی به همراه هه ژار و قاسم قادری قاضی در در شبه کنفرانسی است که با حضور شیخ عبیداله زینوی از کردستان عراق انجام شد. نمایندگان «ژ.کاف» عبارت بودند از: عبدالرحمان ذبیحی، هه ژار و قاسم قادری قاضی. این پیمان که به پیمان سه مرز (سی سنوور) موسوم است از مفاد آن اطلاع چندانی در دست نیست اما طبق گفته های استاد عبدالرحمان شرفکندی (هه ژار) علاوه بر خودش عبدالرحمان ذبیحی، قاسم قادری از «ژ.کاف» و شیخ عبیداله زینوی، سید عزیز شمزینی و محمد سعید کانی

مارانی خواهرزاده شیخ از کردستان عراق در پیمان مذکور حضور داشته اند و حضور نمایندگان از کردستان ترکیه و سوریه شایعه ای بیش نیست.

جمعیت «ژ.کاف» در صدد احقاق حقوق از دست رفته ی تمامی کردها بود و به شیوه ای کاملاً ایده آلیستی رویای ایجاد کردستان بزرگ را در سر می پروراند. به همین دلیل گرایش جمعیت «ژ.کاف» برای ارتباط با سایر پارچه های کردستان طبیعی به نظر می رسید و در راستای همین سیاست مراوداتی انجام می شود. اعزام محمدامین شرفی به عنوان نماینده جمعیت به کرکوک جهت دیدار با سران حزب هیوا، ایجاد اداره ی محلی جمعیت در سلیمانیه توسط عبدالقادر دباغی و از آن طرف آمدن میرحاج و مصطفی خوشناو و... به مهاباد را باید در همان راستای ایجاد کردستان بزرگ ارزیابی نمود. بدون شک رسمی ترین نشست «ژ.کاف» و حزب هیوا پیمان سی سنوور بود پیمانی که هرگز عملی نشد.

طبق گفته های هه ژار اعضای جمعیت «ژ.کاف» و حزب هیوا بر سر دوازده ماده به توافق رسیدند و مقرر شده بود مفاد پیمان را در قالب بیانیه ای منتشر سازند. هه ژار در ادامه می نویسد که ما بلافاصله بیانیه ی خود را در نیشتمان ارگان رسمی جمعیت «ژ.کاف» چاپ کردیم اما هنوز آن را توزیع نکرده بودیم که خبر دادند حزب هیوا راضی به این توافق نیست و آن را چاپ و منتشر نکنید لذا آن برگ را پاره کردیم...

علت اصلی عدم تمایل حزب هیوا به چاپ بیانیه ی پیمان سی سنوور ریشه در تمایلات سران اصلی حزب هیوا داشت. رفیق حلمی دبیر کل حزب بسیار علاقمند بود که رابطه ی حزب با انگلیس مستحکم تر شود چرا که اعتقاد داشت دوستی با انگلیس منافع بیشتری برای کردها دربردارد و این موضوع از آنجا نشأت گرفته بود که چون به نوعی انگلیس تنها نیروی اثرگذار و قدرتمند در عراق بود مصلحت هیوا این بود که بیشتر به انگلیس نزدیک شود. هر چند بودند کسانی در داخل حزب هیوا که نقطه مقابل این طرز تفکر بودند و به جریان چپ موسوم بودند.

«ژ.کاف» کردستان را یک سرزمین واحد می دانست و اعتقاد داشت چنانچه دولت انگلیس حق و حقوق کردها را در کردستان عراق تضمین کند می بایست این ضمانت حق کردها به سایر قسمت های کردنشین در ایران و ترکیه نیز تسری یابد و مصداق عملی پیدا کند. علی الظاهر این یکی از موارد توافقی بین «ژ.کاف» و هیوا بوده است. اما این موضوع به مذاق انگلستان خوش نیامده و به همین دلیل مفاد پیمان سی

سنوور بر اثر فشار انگلیس بر هیوا و تبعاً رفیق حلمی، مورد توافق قرار نمی‌گیرد. در گفتگویی کوتاهی که با آقای حسن کریمی خواهرزاده‌ی استاد ذبیحی داشتم ایشان اذعان نمودند که مفاد ۱۲ ماده‌ای پیمان **سی** سنوور پیدا شده و به زودی چاپ و در اختیار عموم قرار خواهد گرفت. شاید آن روز بتوان بیشتر از پیمان مذکور گفت و نوشت!

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش نهم

در خصوص زندگی و فعالیت‌های ذبیحی هر چند اطلاعات کاملاً شفافی در دست نیست، اما رخدادهایی هست که می‌توان از آنها به عنوان مقاطعی خاص از زندگی وی یاد کرد. یکی از آنها نحوه‌ی گرفتار شدن و دستگیری ذبیحی و قاسم قادری قاضی و دلشاد رسولی است. اگرچه تجزیه و تحلیل رخدادهای تاریخی دیروز بر اساس ظروف امروز و مصادره به مطلوب کردن آنها به نفع گروه، حزب، جریان و حتی یک اندیشه‌ی

خاص عمل درستی نیست، اما امروزه عده ی قلیلی متعقدند که منشا دگردیسی جمعیت «ژ.کاف» به حزب دموکرات کردستان علی الظاهر همین قضیه ی دستگیری و غیبت هشت ماهه ی ذبیحی بوده است! موضوعی که به نظر می رسد هیچ سند و مدرک مستدلی برای آن وجود ندارد.

نظر به اهمیت موضوع، طی گفتگویی که با مرحوم قادر توکل از اعضای جمعیت داشتیم ایشان اظهار نمودند: " من در جریان دقیق دستگیری استاد ذبیحی هستم. اواخر بهار بود به ما (من، استاد ذبیحی، دلشاد رسولی، قاسم قادری قاضی و برادر سعید قویی که نامش در خاطرمان مانده) از طرف جمعیت مأموریتی داده شد. با توجه به اینکه پولی به همراه نداشتیم از قاسم قادری اجازه گرفتیم که به منزل بروم و سپس به آنان ملحق شوم. آنان سوار بر یک ماشین فورد مشکی به راه افتادند. من نیز بعد از انجام یک سری امورات شخصی حرکت کرده و به چایخانه ی «شیرین بلاغ» رسیدم. آنجا رابطی داشتیم که از کردهای کرمانج بود به نام «شوشو». شوشو گفت: رفقاییت آمدند و رفتند. سریع حرکت کن. سپس به روستایی رسیدم به نام «پولاده» که فاصله ی کمی تا بالانیش دارد. نزدیکی های بالانیش که یک پاسگاه ژاندارمری داشت، دستگیر شدم. در آنجا قهوه خانه ای بود که عده ای در آن نشسته بودند. دو تن از افراد قهوه خانه رابط جمعیت بودند. با اشاره ی چشمشان متوجه شدم که ذبیحی و همراهانش دستگیر شده اند. به طور اتفاقی ذبیحی را دیدم، مشخصاً او نیز مرا دیده بود. ذبیحی به بهانه ی دستشویی به سمت رودخانه ی آن حوالی حرکت کرد و یک سرباز مسلح نیز وی را مشایعت می کرد. هدف ذبیحی این بود که من متوجه دستگیری آنان بشوم."

به هر حال ذبیحی به همراه قاسم قادری و دلشاد رسولی دستگیر و تحت الحفظ از طریق بندر شرفخانه به تبریز و سپس به تهران فرستاده و زندانی می شوند. البته در خصوص دستگیری ذبیحی ابهامات زیادی وجود دارد از نحوه ی دستگیری، تعداد دستگیرشدگان، تاریخ این جریان و... و از همه مهمتر اینکه در طول مدتی که ذبیحی و یارانش در بند بودند چه مصائب و ماجراهایی بر سر آنان آمده که متأسفانه اطلاعاتی در دسترس نیست.

سرلشکر زنگنه در خاطرات خود جزئیات دستگیری ذبیحی و یارانش را ذکر می کند اما تاریخ دستگیری آنان را اوایل آبان ماه ۱۳۲۴ می نویسد و از طرفی تعداد دستگیرشدگان را پنج تن برمی شمارد. [خاطراتی از مأموریت های من در آذربایجان (از شهریور ۱۳۲۰ تا دی ماه ۱۳۲۵)، سرلشکر احمد زنگنه، انتشارات شرق، چاپ دوم، ۱۳۵۵، صص ۶۱-۵۹]

قطعاً آنچه سرلشکر زنگنه در مورد تاریخ دستگیری نگاشته یعنی اوایل آبان ماه ۱۳۲۴ اشتباه است، چون طبق گفته های قادر توکل که خود شاهد و ناظر این ماجرا بوده اوایل بهار ۱۳۲۴ زمان واقعی رخداد دستگیری ذبیحی بوده است. از طرفی روزنامه‌ی کردستان ارگان رسمی حزب دموکرات کردستان در شماره‌های ۱۴، ۱۷ و ۱۸ خود که به ترتیب در ۲۴ بهمن، ۱ اسفند و ۶ اسفند چاپ و منتشر شده‌اند به طور مستند صحت نوشته‌های سرلشکر را زیر سؤال می‌برد.

روزنامه‌ی کردستان در شماره‌ی ۱۴ که در تاریخ ۲۴ بهمن به چاپ رسیده می‌نویسد: مژده!! خبر رسید که سه تن از آزادیخواهان ما عبدالرحمان ذبیحی، [دلشاد]رسولی و قاسم قادری قاضی که هشت ماه پیش به ناحق توسط عمال فاشیست مآب ایران دستگیر و مستقیماً به تهران اعزام شدند، به لطف خدا با آزادی ما، آنان نیز آزاد گشتند و این روزها دوستان و فامیل ما شاد می‌شوند.

همچنین در شماره‌ی ۱۷ روزنامه‌ی کردستان که در تاریخ ۱ اسفند ۱۳۲۴ به چاپ رسیده مجدداً با تأکید بر خبر درج شده در شماره‌ی ۱۴ خبر رسیدن آنان به تبریز را قید نموده و ضمن ابراز خوشحالی از دادن جایزه‌ای دو هزار تومانی توسط پیشوا قاضی محمد به هر یک از آنان خبر می‌دهد.

در شماره‌ی ۱۸ روزنامه‌ی کردستان صفحه‌ی ۳ در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۲۴ ذبیحی در یادداشتی کوتاه تحت عنوان سپاس و معذرت، از اینکه حضوراً نتوانسته از عده‌ای که به دیدارش آمده بودند تشکر و قدردانی کند پوزش می‌طلبد. جمع بندی مطالب پیشگفته نشان می‌دهد که تاریخ دقیق دستگیری ذبیحی و یارانش در خرداد ماه ۱۳۲۴ بوده است.

البته به همه‌ی اینها باید نقطه نظرات حسن قاضی را نیز افزود: وی می‌گوید من بر اساس دو سند اقدام به مشخص نمودن تاریخ دقیق دستگیری ذبیحی و یارانش نموده ام: یک: مجموعه‌ی اسناد و مدارک ارتباطات سیاسی آمریکا (۱۹۴۵)، جلد ۱۴، ص ۴۰۰ دو: راپورت کنسول بریتانیا در تبریز

سفیر آمریکا در تهران طی تلگرافی به وزارت متبوعش قضیه را این گونه گزارش می‌دهد: در ۱۴ اوت ۱۹۴۵ (۲۴ مرداد ۱۳۲۴) تعداد زیادی ژاندارم ایرانی هیأتی پنج نفره از کردها را دستگیر نموده‌اند که با خود مدارک و اسناد فراوانی به همراه داشته‌اند. از آن جمله نقشه کردستان مستقل که بخش‌هایی از ترکیه، عراق و ایران را دربرمی‌گیرد. سفیر در ادامه گزارش می‌دهد:

ایران قویاً اعتقاد دارد که این کارها زیر سر روس هاست و این قضیه را بسیار مهم تلقی می کنند. [۸۹۱/۰۰۸۲۴۴۵]

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام - بخش دهم

ذبیحی به اقتضای سن و سال، عدم آشنایی کافی و وافی با کمونیسم و به تعبیر امروزی جوگیر شدن در فضای روشنفکری ایران که سمت و سوی چپی داشت و از همه مهم تر اینکه کردها را بدون پشتیبان می دید و تصور می نمود که اردوگاه چپ مأمّن امن کردهای ستمدیده در مقابل با امپریالیسم می باشد - هر چند به زودی معلوم گردید که اینگونه نبود - در ابتدا به باورهای چپ روی آورد ولی به تدریج از آن رویگردان شد و بعدها مقاله ای در رد کمونیسم البته به زبان عربی نگاشت. حتی بعد از فروپاشی جمهوری کردستان در اسفند ۱۹۴۸، اقدامی جدی جهت بازسازی نیروهای حزب دموکرات کردستان انجام نمی دهد زیرا اعتقاد داشت حزب توده به حزب دموکرات اجازه نخواهد داد بر اساس

استقلال عمل کند. اما شاید لایه های پنهانی دیگری نیز وجود داشته است:

ذبیحی مرکز ثقل جمعیت «ژ.کاف» و مغز متفکر آن بود اما به مجرد تبدیل «ژ.کاف» به حزب دموکرات کردستان، به خاطر فشارهای شخص باقروف ذبیحی به حاشیه رانده می شود. از طرف دیگر علیرغم اینکه خاستگاه طبقاتی ذبیحی با خاستگاه طبقاتی قاضی محمد رئیس جمهور حکومت کردستان کاملاً متفاوت بود و بعضاً اشارات گنگ و مبهمی نیز به اختلافات قاضی محمد و ذبیحی شده است، اما واقعیت این است که این اختلافات بیشتر از لحاظ بُعد روانشناختی به زعم من قابل بحث و بررسی است. ذبیحی که از بنیانگذاران جمعیت «ژ.کاف» بود و در حقیقت در آن جمعیت تمامی راه ها به وی ختم می شد یحتمل به نظر می رسد وی انتظار نداشت که ماحصل چندین سال تلاش بی نظیر و جسورانه اش در قالب جمعیت «ژ.کاف»، آن هم در زیر سایه ی سنگین استبداد را یکدستی تقدیم دیگران کند! اما چنین استنباط می شود وی نیز پذیرفته بود که «ژ.کاف» می بایست بیشتر با مصداق های عینی سیاسی و اجتماعی آن روز کردها خود را تطبیق دهد و به اصطلاح به جبری تاریخی تن در دهد. اما سهم وی در این تخییر نادیده انگاشته شد و باز هم شاید - تأکید می کنم شاید - اگر کدورتی هم حاصل شد و ذبیحی تا حدودی «بی تفاوت» به حزب دموکرات می نگریست ناشی از همان نادیده انگاشتن وی بود که تا آخر عمرش نیز با همان بی تفاوتی نسبت به حزب دموکرات عمل کرد. این تحلیل ثابت می کند که چرا وی پیشنهاد بعضی از همراهان و یاران خود از جمله محمد شاپسندی مبني بر بازسازی مجدد حزب دموکرات کردستان را پس از سقوط جمهوری کردستان نمی پسندد.

روابط ذبیحی با جریان عمده ی سیاسی کردستان عراق، یعنی حزب دموکرات کردستان عراق نیز زیاد حسنه نبود، که آن هم به نوعی به نحوه ی ارتباطات آن حزب با جمهوری کردستان مربوط می شود. بایستی به خاطر داشت که ملا مصطفی بارزانی ژنرال جمهوری کردستان بود و بعد از فروپاشی جمهوری طلایه دار مبارزات مردم کرد در کردستان عراق بود، بر همین مبنا ارتباطات ذبیحی و ملا مصطفی علیرغم احترامات معمول تعریف چندانی نداشت. جالب توجه آنکه وقتی که شماره ی ۱۰ نیشتمان چاپ می شود و شعر استاد عبدالرحمان شرفکندي (هه ژار) - شخصیت مورد علاقه ی ملا مصطفی بارزانی - در آن چاپ می شود، هه ژار به شدت مورد شماتت مسئولان حزب دموکرات کردستان عراق قرار می گیرد و حتی از منتشرکنندگان نیشتمان تحت عنوان آنارشیست یاد می کنند.

اما آیا به راستی ذبیحی بعد از تبدیل جمعیت «ژ.کاف» به حزب دموکرات کردستان به یک اپوزیسیون تبدیل شد؟ آیا حضور ظاهراً کم‌رنگ وی در ساختار اداری جمهوری کردستان را باید دلیل عدم همراهی او با جمهوری نوپای کردستان دانست؟

دکتر عبدالله ابریشمی معتقد است که بعد از ایجاد حزب دموکرات کردستان، واقعیت این است حزب دموکرات کردستان دیگر همان جمعیت «ژ.کاف» نبود، در حقیقت «ژ.کاف» بیشتر یک تفکر ناسیونالیستی بود. اما از آنجایی که توانسته بود - علیرغم مخفی بودن - در میان اقشار مختلف جایگاهی ویژه بیابد، قاضی محمد با درایت خود توانست رهبری جمعیت «ژ.کاف» را در دست بگیرد و به اعضای آن که سوگند یاد کرده بودند (به آنان «سوئندخ‌ؤر» می‌گفتند) به «ژ.کاف» وفادار بمانند، در نهایت زیرکی اعلام می‌دارد که «ژ.کاف» بر اساس شرایط داخلی و بین‌المللی به یک دگردیسی نیاز دارد و این دگردیسی و تکامل در قالب تبدیل «ژ.کاف» به حزب دموکرات کردستان انجام می‌پذیرد. به همین دلیل سالروز تأسیس «ژ.کاف» یعنی ۲۵ مرداد را رسماً سالروز تأسیس حزب دموکرات کردستان اعلام می‌دارند. البته لازم به ذکر است دکتر ابریشمی استناد می‌کنند که در زمان جمهوری کردستان شخص ذبیحی نه در سطح وزیر و یا به نام وزیر، بلکه مراودات و ارتباطات خارجی به ایشان واگذار شده است! البته باید یادآور گردید که در زمان «ژ.کاف» این پُست عملاً بر عهده ی ذبیحی بود، هر چند به قولی ذبیحی همه کاره ی جمعیت «ژ.کاف» بود.

سید محمد صمدی از زبان ملا قادر مدرسی می‌نویسد: "اکثر مقالات نیشتمان به قلم عبدالرحمان ذبیحی نوشته می‌شد و حقیقتاً نویسنده ای برجسته بود. مقالات وی به زبان ترکی در مجله‌ی «وه‌ته‌ن یولندا» - در راه وطن - در تبریز چاپ می‌شد. ذبیحی استعداد عجیبی داشت، لهجه‌های متعدد و متنوع کردی را می‌دانست و به زبان‌های انگلیسی و فرانسوی آشنایی داشت." **[نگاهی دیگر به «ژ.کاف»، سید محمد صمدی، ۱۳۶۳، ص ۱۳]**

استاد احمد قاضی اعتقاد دارد که برجسته نمودن «ژ.کاف» و آگراندیسمان این سازمان یک ابزاری است برای تضعیف حزب دموکرات کردستان، چرا که به گفته ی هه ژار نیز هم حزب دموکرات و هم جمهوری کردستان بر بنیان‌های «ژ.کاف» استوار گردیدند. در ضمن شخصیت ماجراجو و تا حدی ناآرام استاد باعث شده بود ذبیحی نتواند در قالبی منضبط و چارچوب‌دار پذیرای مسئولیت‌های اداری مانند وزارت و غیره باشد.

آقای حسن کریمی خواهرزاده ی استاد ذبیحی اشاره داشتند که بارها از مادرشان - خواهر استاد ذبیحی - شنیده اند که ذبیحی به نوعی مشاور عالیرتبه ی قاضی محمد بود و امورات مربوط به تماس با کنسولگری های شوروی و انگلیس و نامه نگاری با جاهای مختلف توسط ذبیحی به علت تسلطش به زبان های متفاوت انجام شده است. محتمل به نظر می رسد شخصیت خاص ذبیحی که همواره تمایل داشت در خفا فعالیت کند با قاضی محمد به توافق رسیده باشد که کارهای در سطح وزیر امور خارجه را انجام دهد. زیرا از آنجایی که حکومت جمهوری کردستان خواهان تجزیه و جدا شدن از ایران نبود عملاً پست وزیر امور خارجه در کابینه ی جمهوری کردستان وجود نداشت.

منیر خانم قاضی دختر قاضی محمد نیز بر این نکته صحه می گذارند، وگرنه حضور ذبیحی جوان و بدون پشتیبان اجتماعی به لحاظ خاستگاه و حامی طبقاتی در حضور اعضای متنفذ و قدرتمند کابینه چه معنایی می توانست داشته باشد جز لیاقت و کاردانی ذبیحی و اعتماد شخص پیشوا به وی.

ایگلتون در تأیید واگذاری ارتباطات خارجی به ذبیحی چنین می نویسد: "در اوایل دی ماه ۱۳۲۵ قاضی محمد به دو نفر از اعضای حزبی به نام های عبدالرحمان ذبیحی و علی ریحانی اختیار داد تا در تبریز با کنسول بریتانیا ملاقات کنند..." [ایگلتون، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ۱۹۶۳، ص ۱۱۰]

در زمینه ی اختلافات پیشوا با ذبیحی، آقای قادر توکل عضو جمعیت «ژ. کاف» نیز اعتقاد داشتند که علیرغم حضور ایشان در بطن جریانات سیاسی آن زمان چنین چیزی مطلقاً وجود نداشته است. دکتر عزالدین مصطفی رسول در این باره می گوید: "استاد ذبیحی از پیشوا قاضی محمد دفاع کرده و در این مورد مطلقاً کوتاهی ننموده است."

با این حال قادر حمیدی از افسران کرد اعزامی به باکو معتقد است: "بعضی ها وجود ذبیحی را برنمی تافتند. اصلاً به ذبیحی حسادت می کردند. ذبیحی از همه ی ماها باسوادتر بود. با قاضی محمد مشکل نداشت، اما با بعضی از دوروبری های قاضی چرا."

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام (بخش یازدهم)

البته قاضی محمد اختلافاتی با شخصیت های بانفوذ و صاحب نام و مدعی مانند: میرزا رحمت شافعی، میرزا غفور محمودیان، شیخ گیلانی، عزیز زندی، بهجتی (باقی حه سه نه شه ل) و تني چند از سرکردگان عشایر داشته است. و همانگونه که تا حدودی اشاراتی رفت رادیکالیسم چپ جوانان شهري به نمایندگی ذبیحی نیز بعضاً از سر ناسازگاری حاشیه هایی ایجاد نموده بود. اما ناسازگاری های سلیقه ای ذبیحی و اختلافات فکری شخصیت های مذکور با هم تفاوت های اساسی و ماهوی دارند. آنان هیچ گاه حاضر به همکاری با

جمهوری نوپای کردستان نشدند و هیچ مسئولیتی را نپذیرفتند. اما مسأله ی ذبیحی متفاوت است، ذبیحی در اکثر جلسات کابینه حضور داشت و بیراه نیست اگر بگوییم که نقشش عملاً از سایر وزرای کابینه پررنگ تر بود.

دکتر ابریشمی (داماد قاضی محمد) در این رابطه به نقل خاطره ای از دوران نوجوانی خود می پردازد که شخصاً به یاد دارد در حیاط خانه پدری اش، قاضی محمد با عزیز زندی (عزیز آلمانی) و غفور محمودیان جلسه ای برگزار می نماید که در آن قاضی محمد از جانب عزیز زندی به شدت مورد شماتت قرار گرفته است.

از طرف دیگر بعد از اعلام جمهوری کردستان در مهاباد غفور محمودیان ظاهراً توسط جوانان حزب دموکرات به قتل می رسد، که این تنها قتل در طول دوره ی جمهوری کردستان بود. هر چند قاضی محمد عکس العمل از خود نشان داده و این عمل را تقبیح می نماید.

از مرحوم میرزا خلیل موفق شنیدم که خود به عنوان کاپیتان جمهوری کردستان شاهد بوده بین محمد حسین خان سیف قاضی وزیر جنگ جمهوری و ذبیحی کدورت شدیدی پیش آمده و...

جمع بندی این نقل قول ها این نکته را آشکار می سازد که ذبیحی بیشتر اختلاف سلیقه ی شخصی با بعضی از افراد داخل کابینه و صاحب منصبان داشته است تا اینکه مخالف قاضی محمد باشد و به تعبیر امروزی یک اپوزیسیون. این ها همگی حکایت از وجود اختلاف سلیقه هایی جدی دارند که به نظر می رسد جمهوری کردستان منتقدانی نیز داشته است.

در ادامه گفتگویی که با دکتر ابریشمی نیز داشتم ایشان ضمن تأیید اختلافاتی که اشاره کردم اعتقاد داشتند که با تمام این تفاسیر، امور مربوط به کارهای حساس و مهم و نامه نگاری با کونسولگری ها را شخص قاضی محمد به ذبیحی واگذار نموده بود.

محمد شاپسندی که مدت مدیدی با ذبیحی بوده و از ابتدای چاپ مجله ی نیشتمان به عنوان حروفچین و نویسنده در آن کار می کرد در بخشی از خاطرات خود آورده است که ذبیحی با قاضی مشکلی نداشت، حتی به هنگام فروپاشی جمهوری کردستان ذبیحی بسیار تلاش نمود که قاضی با وی به عراق یا باکو برود، اما قاضی نپذیرفت و گفت: من ملت را تنها نخواهم گذاشت. حتی زمانی که روس ها ذبیحی را کنار گذاشتند قاضی از او پشتیبانی کرد. قاضی به وی کار داد،

مدتی به عنوان مشاور مشغول بود و در آخر هم شد مفتش، یعنی رسیدگی و رتق و فتق امور پیشمرگه های جمهوری کردستان.

استاد احمد قاضی در پاسخ منتقدان جمهوری کردستان و عده ی قلیلی از روشنفکران کرد که اعتقاد دارند که حزب دموکرات کردستان نتیجه ی دگردیسی «ژ.کاف» نمی باشد و بعضاً از این رهگذر سعی در القای این موضوع دارند که در حال حاضر احزاب دیگری وجود دارند که به پیروی از اساسنامه «ژ.کاف» تأسیس شده اند و به نوعی درصدد ایجاد تاریخی موهوم و مصنوعی برای احزاب خود می باشند چنین می گوید:

"تعدادی از مخالفان، از قاضی محمد به خاطر انحلال سازمان «ژ.کاف» به وی ایراد می گیرند و آن را حرکتی در جهت تضعیف جنبش ناسیونالیستی کرد در این منطقه به شمار می آورند. حال ما فرض را بر این می گیریم که «ژ.کاف» منحل نمی شد و قاضی به عضویت آن در نمی آمد و یا در صورت پذیرفتن همچنان در داخل تشکیلات آن سازمان باقی می ماند. آیا تشکیلات سیاسی «ژ.کاف» با ایدئولوژی و مشی سیاسی خود می توانست در فضای سیاسی آن روز و در منطقه ای که تحت نفوذ شوروی قرار داشت زمینه ای برای تحقق بخشیدن به خواست های سیاسی و... فراهم آورد؟

قبل از تأسیس «ژ.کاف» در جای جای کردستان، احزابی با همان اهداف و ایدئولوژی وارد عرصه ی سیاسی کردستان شده بودند. حزب هیوا، اتحاد و ترقی، خوی بوون و... قیام های متعددی مانند قیام شیخ عبیداله، قیام شیخ محمود برزنجی، قیام شیخ سعید پیران، قیام شیخ عبدالسلام بارزانی، قیام سیدرضا درسیمی، قیام آرات به رهبری ژنرال احسان نوری پاشا و در آخر قیام ملامصطفی بارزانی در صحنه ی سیاست کردستان اتفاق افتاده بود. همه ی این احزاب و این قیام ها کاملاً مردمی و مقبولیت عام داشتند اما همه ی آن احزاب پس از مدتی فعالیت از حرکت بازمانده و همه ی آن قیام ها با شکست روبرو شدند و علت ناکامی آنها بیشتر از این مسأله ناشی شده بود که نتوانسته بودند با دیپلماسی مناسب در گردونه ی سیاست بین المللی در صف بندی قدرت های بزرگ قرار بگیرند و از طرف دیگر به علت وضع ژئوپولتیک خاص کردستان و ضعف ارتباطات کادر رهبری در آنها، هیچ کدام موفقیتی به دست نیاورده بود. طبیعتاً «ژ.کاف» هم با همه ی وفاداری که به آرمان ملی کرد داشت مثل همه ی احزاب و قیام های پیشین اگر به همان صورت به فعالیت خود ادامه می داد قطعاً با شکست روبرو می شد و کاری از پیش نمی برد.

اما قاضي محمد با درایت خاص خود و البته با رضایت و مشورت کادر رهبري «ژ.کاف» توانست با بازسازی حزب در قالبی جدید و تقریباً با همان ایدئولوژی و مبانی فکری، بزرگترین امتیاز تاریخی و سیاسی را به نفع نهضت آزادیخواهی کردستان کسب کند. او موفق شد جمهوری کردستان را با ویژگی های یک دولت کامل عیار، دولتی با دارای کابینه، وزارتخانه های مختلف، روابط خارجی، سازمان های سیاسی، اجتماعی، وزارت آموزش و پرورش در سطحی بسیار فعال و... به وجود آورد. با تأسیس جمهوری کردستان، جنبش ملی کرد از عمق فراموشی و بی اعتنائی جهان به سطح زنده و مشهود و ملموس جریانات سیاسی در سطح بین المللی ارتقاء یافت. قاضي با برپایی این دولت توانست برای ملتی گمنام و فراموش شده شناسنامه ی سیاسی درخشانی صادر کند و سطح آگاهی و اعتماد به نفس این ملت را به اوج خود برساند و حرکت آزادیخواهی کرد را برای همیشه در تاریخ آینده تثبیت نماید. رویداد تأسیس جمهوری کردستان به کردها آموخت که در صورت اتحاد و همبستگی و استفاده ی درست از شرایط سیاسی و بین المللی بر سرنوشت خود حاکم شوند. حرکت قاضي و رهبري کردستان در بنیان نهادن این جمهوری برای همیشه به پارادایم سیاسی جنبش کرد مبدل گردید و خود قاضي و رهبران سیاسی کرد در جمهوری و بعد از آن به عنوان محبوب ترین و خوشنام ترین رهبران سیاسی و تاریخی مورد تحسین قرار گرفتند.

منطقه موکریان - شامل مهاباد، بوکان، سقز، سردشت، نقده، پیرانشهر و صومای برادوست - که جمهوری کردستان در حدود یک سال در آن حاکمیت ملی برقرار کرده بود از آن پس به پیشرفته ترین و داغ ترین بخش کردستان در حرکت های سیاسی آینده تبدیل شد و در حال حاضر نیز علیرغم گسترش حرکت آزادیخواهی به استان های کردنشین دیگر این منطقه مرکز ثقل مبارزات سیاسی کردها به شمار می رود.

بگذارید برای اولین بار این سؤال را مطرح کنیم: چرا «ژ.کاف» بعداً تجدید سازمان نکرد؟ اگر فرض کنیم که دولت جمهوری کردستان با ازسرگیری فعالیت این حزب مخالف بوده است، که البته شاهی بر این ادعا وجود ندارد، چرا این حزب مخفیانه در مهاباد و شهرهای اطراف یا لاقلاً در مناطق دیگر کردستان مانند سنندج و کرمانشاه که تحت اداره ی جمهوری نبودند تجدید سازمان نکرد؟ چرا بعد از سقوط جمهوری مانند سایر احزاب کرد فعالیت خود را از سر نگرفت؟

به نظر نگارنده کادر رهبري «ژ.کاف» نسبت به تغییرات حاصله و دستیابی به قدرت سیاسی و تشکیل دولت کرد در

منطقه رضایت کامل داشتند. زیرا امور بر همان مبانی فکری «ژ.کاف» پی ریزی شد و پیش می رفت و همان اهدافی را محقق ساخته بود که مورد نظر «ژ.کاف» بود. در نتیجه کادر رهبری و اعضای «ژ.کاف» که از تغییرات به وجود آمده راضی بودند نیازی به تجدید سازمان و ادامه ی فعالیت نمی دیدند وگرنه هیچ قدرتی نمی توانست از ادامه ی فعالیت آنها لاقلاً به طور زیرزمینی در آن شرایط جلوگیری بعمل آورد. و بدین ترتیب به این نتیجه می رسیم که در مقابل هم قرار دادن پدیده ی جدید و جمعیت «ژ.کاف» توجیه منطقی ندارد و تنها مخالفان جنبش ملی کرد به منظور ایجاد شکاف و تفرقه در صفوف مبارزان کرد آن را بزرگ جلوه می دهند و برای رسیدن به مقاصد ویژه خود آن را هزینه می کنند."

دکتر عبدالله ابریشمی در رابطه با این موضوع نکات قابل تأملی بیان می کند که هر چند نهایتاً مقصد سخنانش با سخنان استاد احمد قاضی یکی است اما نوع نگاه به فرآیند تبدیل جمعیت «ژ.کاف» به حزب دموکرات کردستان متفاوت است. دکتر ابریشمی معتقد است که ایجاد جمعیت «ژ.کاف» در واقع پاسخ شایسته ی تاریخی به دولت نوین پهلوی است و مؤسسين اصلي «ژ.کاف» را پنج تن بر می شمرد که عبارتند از: عزیز زندي (مشهور به عزیز آلمانی)، حسین فروهر، عبدالرحمان ذبیحی، محمد نانوازاده و غفور محمودیان. از بین این پنج تن واقعیت این است که غفور محمودیان صراحتاً مخالفت خود را با قاضی محمد اعلام داشته و از این امر ابائی نداشته است. دکتر ابریشمی اینگونه استدلال می کند: نفر پنجم غفور محمودیان نام داشت که از تجار سرشناس و آگاه منطقه بود. وی علاقه ی زیادی به ایفای نقش محوری در جریان های سیاسی اجتماعی داشت و قاضی محمد را رقیب خود تلقی می نمود و از ابراز مخالفت خود با وی، ابا نداشت ولی نقش محمودیان در جمعیت «ژ.کاف» روشن نیست. در حالی که نقش محوری وی در جریان های سیاسی پیش از «ژ.کاف» قابل انکار نمی باشد. از دیگر سو، پس از این که قاضی محمد وارد جمعیت «ژ.کاف» شد، نمی توان نقش محوری محمودیان در مخالفت با قاضی محمد را انکار نمود. این امر، نقش محمودیان را در جریان های درونی «ژ.کاف» در مخالفت با قاضی محمد نشان می دهد و بر همسویی وی با برخی جناح های «ژ.کاف» دلالت دارد. اگرچه عضویت وی در کادر رهبری «ژ.کاف» چندان مشخص نیست، شاید از آغاز مشارکت خود را پنهان کرده باشد.

از دیگر سو، زندي و فروهر به سبب شیوه ی رفتار اجتماعی خود، مقبولیت زیادی در میان اهالی منطقه نیافتند. بدین سبب، با وجود آن همه فعالیت سیاسی - اجتماعی (که از جانب آن دو نفر صورت می گرفت) نفوذ چندانى در میان مردم

کرد کسب نکردند. [ماهانامه ی چشم انداز ایران، دومین ویژه نامه ی کردستان، ۱۳۸۴]

دکتر ابریشمی معتقد است: "از بین پنج تن کادر رهبری جمعیت «ژ.کاف» به جز نانوازاده، چهار نفر دیگر هر یک به درجات مختلف با حضور قاضی محمد در «ژ.کاف» موافق نبودند و بیشترین مخالفت ها از جانب زندی، فروهر و محمودیان صورت می گرفت. شاید، مخالفت برخی از گردانندگان جنبش سبب شده باشد که قاضی محمد با وجود اطلاع از تشکیل «ژ.کاف» از مشارکت مستقیم در ایجاد جمعیت دوری جسته باشد. برابر نظر بیشتر کسانی که آن جریانات را به خاطر دارند گردانندگان ردیف نخست جمعیت «ژ.کاف» از شخصیت قاضی محمد در کنار خود واهمه داشتند، به ویژه آن چهار نفر. اما در برابر موضع این گروه از رده ی اول «ژ.کاف»، سایر فعالان حزب و اعضای ساده، بسیار شایق به مشارکت و حضور قاضی محمد در کنار خود بودند. بدین سبب، سرانجام قاضی محمد را به حضور در جمعیت «ژ.کاف» دعوت کردند. این امر سرآغاز علنی شدن جریان مخالف و اختلاف در میان گروه مدیران ردیف نخست «ژ.کاف» با سایرین بود. نگارنده شاهد تظاهرات و مخالفت های زندی و محمودیان و هواخواهان آنان با قاضی محمد بود."

در تمامی نوشته های آقای دکتر ابریشمی به مخالفت های زندی، محمودیان و فروهر تا حدی اشاره شده، اما نمونه ای از مخالفت های ذبیحی با قاضی محمد را ارائه نمی دهد ولی جسته و گریخته اشارات مبهمی در این زمینه دیده می شود و این ابهامات نیز، بر پوشیدگی زندگی ذبیحی دوچندان اضافه می کند.

پس از شکرآب شدن روابط جمعیت «ژ.کاف» و خصوصاً شخص ذبیحی با کنسولگری شوروی و موانعی که برای جمعیت در خصوص چاپ نیشتمان ایجاد شد، بهار سال ۱۳۲۳ ذبیحی به همراه صدیق حیدری کلیه ی ملزومات چاپ نشریه را از تبریز به مهاباد باز می گردانند. در همین اوان ذبیحی چند روز از طرف جمعیت بازداشت می شود!! [سپهری نازادی، که مال عهبدوللاهی، ۲۰۰۸، ص ۱۱۲]

دکتر ابریشمی معتقد است که: "«ژ.کاف» در عمل به بن بست رسیده بود و فعالیت گردانندگان برای رسیدن به اهداف سیاسی ناموفق بود. لذا تغییراتی در مرامنامه ی حزب یک ضرورت می نمود ولی چنان اقدامی در نظر توده ی مردم به سبب اعتقادات مذهبی، خوشایند نبود. همه ی این عوامل سبب شد که برخی از گردانندگان علاقه ی خود را به فعالیت در حزب از دست دادند. گروهی نیز به فعالیت های خودسرانه

دست زدند. چون صدور آن اعلامیه! [واگذاری نفت شمال ایران به شوروی!!] ولی مردم به جریان مذهبی و کردخواهانه ی «ژ.کاف» ادامه می دادند."

دکتر ابریشمی در ادامه می نویسد: "... در آن هنگام، ایجاد حزب دیگری در تعارض با «ژ.کاف» و سوگندی بود که اعضای حزب ادا نموده بودند. در این جریان، قاضی محمد تنها فردی بود که در عمل، (تکرار می شود در عمل) توانایی حل آن مشکل را داشت. زیرا هم روحانی و دارای منصب قضاوت بود، هم خوشنام و با نفوذ. مخالفین هیچ کدام در برابر وی توان ایستادگی نداشتند... از دیگر سو، با توجه به این که جریان تشکیل حزب دموکرات کردستان در آبان ماه سال ۱۳۲۴ صورت گرفت، ولی چند ماه بعد، روز تشکیل جمعیت «ژ.کاف» که در بیست و پنجم مرداد ۱۳۲۱ بود - به عنوان روز تشکیل حزب دموکرات تعیین شد.

شاید، انتخاب روز تشکیل «ژ.کاف» به عنوان روز ایجاد حزب دموکرات کردستان برای این بود که توده ی مردم کرد عضویت در حزب دموکرات را مغایر سوگند خود تلقی ننمایند و هر دو جریان را یکی انگارند. ولی به نظر نگارنده، حزب دموکرات کردستان، یک حزب جدا از حزب «ژ.کاف» می باشد. اما هواداران حزب دموکرات کردستان ایران از چنین نظری استقبال نمی کنند."

دیوید مک داول می گوید: "اما تنها در آوریل ۱۹۴۴ بود که قاضی محمد رسماً به ریاست جمعیت «ژ.کاف» پذیرفته شد ابتدا که به «ژ.کاف» تقرب جست، «ژ.کاف» قدری تردید کرد: بیم داشت از این که چنین شخصیت مقتدری را به عضویت بپذیرد، چه اگر به «ژ.کاف» می پیوست بی گمان ریاست آن را به دست می گرفت، و در آن صورت پایه ی ایدئولوژیک آن به سرعت از دموکراسی طبقه ی متوسط به حکومت اعیان میل می کرد، و آن چیزی بود که «ژ.کاف» سخت از آن واهمه داشت. در عین حال عضویتش در «ژ.کاف»، در مقام یک شخصیت قابل احترام، خود نتیجه ی محتوم پیشرفت و موفقیت «ژ.کاف» بود."

به هر روی، جمعیت «ژ.کاف» که مهم ترین عضو خود را در تهران در بند می دید، به حزب دموکرات کردستان تبدیل شد و ذبیحی از پشت میله های زندان چشم به آینده ای دوخته بود که بدون شک عاقبت خوشی را برای وی به دنبال نداشت.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام (بخش دوازدهم)

اولین شماره‌ی مجله‌ی «نیشتمان» در سی ام تیرماه سال ۱۳۲۲ هجری شمسی مصادف با ۲۲ جولای ۱۹۴۳ منتشر گردیده است. لازم به ذکر است به علت عدم وجود چاپخانه در مهاباد و کردستان آن روزگاران، «نیشتمان» در چاپخانه‌ی خلیفه‌گری ارامنه در تبریز چاپ می‌شد، نکته قابل ذکر اینکه هنوز هم که هنوز است نشریاتی که در چند سال اخیر در مهاباد منتشر گردیده‌اند به علت عدم چاپخانه جهت چاپ به تبریز فرستاده می‌شدند!

«نیشتمان» ارگان رسمی جمعیت «ژ.کاف» بود که تا زمان تأسیس جمهوری کردستان در مهاباد ۹ شماره‌ی آن چاپ و منتشر شد و بعد از جمهوری، شماره‌ی ۱۰ مجله‌ی مذکور توسط عبدالرحمان ذبیحی چاپ و منتشر گردید. به نظر می‌رسد شماره‌ی اخیر در روستایی در کردستان عراق به نام «سیتة ک» نزد شیخ لطیف حفید فرزند شیخ محمود برزنجی ملک کردستان عراق چاپ و منتشر شده است هر چند تاکنون اثری از شماره‌ی ۱۰ در دست نیست ولی ۹ شماره‌ی قبلی آن در کتابی تحت عنوان «نیشتمان» توسط آقای علی کریمی خواهرزاده استاد ذبیحی جمع آوری و به شکل مناسبی چاپ شده است. **[نیشتمان، علی که‌ریمی]**

استاد عبدالرحمان ذبیحی سردبیر مجله‌ی «نیشتمان» بود و از لابلای مطالب صفحات این مجله می‌توان دو نکته مهم را استخراج نمود:

اول اینکه، چاپ مجله در آن شرایط دشوار و طاقت فرسا آن هم در تبریز با بعد مسافت قابل ملاحظه به جهت نبود وسایل ارتباطی از یک طرف و دوم اینکه مطالب چاپ شده در «نیشتمان» با مصداق‌های عینی جامعه حکایت از صلابت و اراده استوار مردی دارد که بنا بر این گرفته بود که در حد توان تغییری ایجاد کند، تغییری در راستای آسایش توده‌ای که خود از آن برخاسته بود: کردها! هر چند انصاف ایجاد می‌کند که نباید از اسامی که چه به جهت سخت‌افزاری و چه به جهت نرم‌افزاری در چاپ و نشر «نیشتمان» از جان مایه گذاشته‌اند گذشت. اسامی که بعدها به تعبیر امروزی‌ها بعضی از آنان برای خود کسی شدند: عبدالرحمن شرفکندی (ه‌ژار)، سید محمدامین شیخ الاسلامی (هیمن) محمد شاپسندی، قادر دباغی، محمد دلشاد رسولی، مناف کریمی و...

به اذعان تمامی کسانی که در بطن جریانات آن دوره بودند چه آنان که به صورت نوشته مطرح کرده اند و چه آنان که در مصاحبه های مختلف اشاره نموده اند - که تعداد قلیلی از آن در قید حیاتند - ذبیحی سیاستگذار و فرد شماره یک این نشریه بود و زحمات زیادی را متحمل شد.

برای اینکه بتوان اندیشه های ذبیحی را مورد کنکاش قرار داد بررسی ساختار و تحلیل محتوایی «نیشتمان» می تواند بسیار سودمند واقع شود.

نکته ای که نباید از آن به سادگی گذشت این است که ذبیحی علاوه بر مشکلات خاص کار روزنامه نگاری زیرزمینی، می بایست به تنهایی جور مطالب را هم بر دوش کشد. چون اعضای جمعیت «ژ.کاف» که با نام مستعار و با یک شماره ی مخصوص یا به تعبیری یک کد ویژه در «نیشتمان» قلم می زدند تعدادشان بسیار محدود بود و به همین دلیل ذبیحی شخصاً عمده مطالب را با اسم مستعار «ع. بیژن» می نوشت و بسیار محتمل به نظر می رسد که مقالاتی که بدون اسم نیز چاپ می شدند از تراوشات قلم استاد باشد.

از آن جایی که «ژ.کاف» تشکیلاتی زیرزمینی و مخفی بود و اعضای آن با شماره و نام مستعار مشخص می شدند به هنگام عضویت، در مراسم تحلیف ابتدا به قرآن کتاب آسمانی مسلمانان سوگند یاد می کردند که به اهداف «ژ.کاف» خیانت نکنند. این قسم خوردن صرفاً نمی توانسته یک حرکت سمبولیک باشد، بلکه بخش مهمی از اعتقادات جامعه ی کردی را دربرگرفته است. به همین دلیل در تمامی شماره های نیشتمان از شماره ۱ تا ۹ بر روی صفحه ی اول نیشتمان و بالای آرم دو حرفی J.K آیه ای از قرآن کریم درج گردیده است. منتهی به نظر می رسد انتخاب هر کدام از آیات با قصد قبلی و با توجه به شرایط خاص زمانی منطقه بوده است. مروری بر آیات درج شده شاید در تفهیم مطلب کمک بیشتری بنماید:

شماره ۱: کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله

شماره ۲: و من یتوکل علی الله فهو حسبه

شماره های ۳ و ۴: نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین

شماره ۵: تعاونوا علی البر و التقوی

شماره ۶: ان الله یأمر بالعدل و الاحسان

شماره های ۷ و ۸ و ۹: کل حزب بما لیدهم فرحون

۲۰ سال دیکتاتوری رضا شاه و سایه های سنگین استبداد بر ایران و خصوصاً منطقه کردستان که زبان و لباس و فرهنگ کردی را تا حد نابودی به پیش می برد مانع از تجدید حیات دوباره کردها نشد و علیرغم در بی سوادی نگهداشتن قاطبه ی مردم کرد، چاپ نشریه ای با کیفیت «نیشتمان» بسیار عجیب به نظر می رسید. علاوه بر این مطالب قابل توجهی در ارتباط با مسایل دینی نگاشته شد که بیشتر از بعد رهایی بخش دین به تجزیه و تحلیل مسائل روز می پرداخت که بدون شک مهم ترین آنها به قلم استاد ذبیحی بوده باشد.

هر چند دکتر عباس ولی معتقد است: "علیرغم این که قانون اساسی جمعیت «ژ.کاف» دین اسلام را به عنوان مذهب رسمی کردستان تعیین کرد و آیه ای از قرآن بر روی آرم مجله ی «نیشتمان» ارگان رسمی آن نقش بسته بود، با این وجود گفتمان «نیشتمان» اساساً غیرمذهبی بود. ارتباط آن با مذهب بیشتر جنبه کارکردی و عمومی داشت." [وبلاگ قلم، دکتر عباس ولی، رشید احمد رش]

البته من تصور می کنم تا حدودی این نظر اغراق آمیز باشد، چرا که اگر صرفاً این چنین بود و هدف کارکرد مذهب به جهت نفوذ در توده ی مردم و عوام بود، نوشتن همان آیه قرآن بر روی آرم مجله کفایت می نمود اما وقتی مقالاتی جدی در رابطه با دین نگاشته می شود قضیه تا حدی فرق می کند.

برای نمونه در شماره ی سوم مجله ی «نیشتمان» در قسمت پزشکی (به شی تی بی بی) مقاله ای تحت عنوان الکل نگاشته شده است و از مضرات آن به شیوه ای علمی یاد کرده است و مقاله با آیه ی ۹۲ سوره ی مائده ی قرآن کریم آغاز می شود و در ابتدا از مجد و پاکی دین اسلام که هدایتگر انسان هاست سخن می راند.

یا در شماره ی پنجم مجله ی «نیشتمان» به بخشی از مرامنامه ی جمعیت «ژ.کاف» مجدداً اشاراتی گردیده که ظاهراً پاسخی است به کسانی که «ژ.کاف» را سازمانی ضد دین معرفی نموده اند. «نیشتمان» می نویسد: "جمعیت «ژ.کاف» بر چهار ستون اسلامیت، کردیت، مدنیت و آشتی و صلح طلبی بنیان نهاده شده است و تمامی قوانین و اصول آن با شریعت مقدس اسلام تطبیق داده شده و سپس به کار گرفته می شوند."

بایستی به این حقیقت انکارناپذیر اشاره کرد که وجود جمعیت «ژ.کاف» طبقات خاصی از جامعه ی آن دوران را دچار

وحشت کرده بود و منافعشان را به خطر انداخته بود. از آن جمله طبقه ی فئودال کردستان. به همین دلیل طبقه ی مذکور با استفاده از زر و زور و نفوذ در بین اقشار عامه و نیز تا حدی روحانیت، با زدن اتهام ضددینی به جمعیت «ژ.کاف» سعی در تحریک احساسات دینی مردم در مقابله با جمعیت نوظهور «ژ.کاف» داشته و این نوشته ی «نیشتمان» عکس العملی در برابر اظهارات دشمنانش است.

استاد عبدالرحمن ذبیحی در شماره ی ششم مجله ی «نیشتمان» در اولین مقاله ی مجله ی مذکور تحت عنوان «چرا بزرگان قریش مسلمان نمی شدند؟» [اسلام نمی آوردند؟] ابتدا ضمن مدح و نعت پیامبر گرامی اسلام (ص)، عدم ایمان و اسلام نیاوردن سران قریش مانند ابوجهل، ابوسفیان و اختس را به چند عامل مرتبط می سازد که از آن جمله اینکه موقعیت ممتاز (به لحاظ مال و مقام) سران قریش با اسلام آوردن به طور کلی به مخاطره می افتاد. از طرف دیگر قلب آنان چنان سیاه گردیده که نور ذات حق تعالی نیز نمی تواند در آن نفوذ کند. ذبیحی زیرکانه این مقاله ی دور و دراز - از معدود مقالات طولانی «نیشتمان» - را نوشته تا در آخر با ذکر مثالی طبقه ی «آغا» و خوانین را به نوعی در زمره ی ابوجهل ها و ابوسفیان ها قرار دهد و بدین صورت نظرگاه ضد فئودالی خود را مجدداً نشان دهد.

البته در جای جای دیگر مجله ی «نیشتمان» به کرات چه به صورت شعر و یا چه به صورت نثر استمداد از درگاه حق تعالی و پیامبر اکرم (ص) و صحابه ی رسول خدا دیده می شود. نکته ی جالب توجه اینکه در شماره ی دوم مجله ی «نیشتمان» در سوتیتر یکی از مقالات اصلی، که مخاطبان آن را طبقه ی خوانین، اربابان و ملاکان تشکیل می دهد از خدا و پیغمبر استمداد طلبیده می شود.

دکتر ابریشمی می گوید: "هدف گردانندگان رده نخست «ژ.کاف» از تشکیل «ژ.کاف» نباید ایجاد یک حزب به تمام معنی مذهبی بوده باشد، ولی خواه خود مبناي عقیدتی و مرامی حزب را پایه گذاری کرده باشند یا این که به یاری دیگران به آن نتیجه رسیده باشند، جنبش «ژ.کاف» یکی از معقول ترین جنبش های ملی - مذهبی کرد و بلکه خاورمیانه بوده است. سیر تحول و فروپاشی «ژ.کاف» در سال های بعد، ناشی از رویکردهای سیاسی - ملی آن است که مورد علاقه ی پدیدآورندگان آن بود. در حالی که جنبه های مذهبی - ملی (فرهنگی) «ژ.کاف» مورد توجه توده ی مردم بود..." ابریشمی در ادامه می گوید: "جنبش «ژ.کاف» در زمینه ملی - مذهبی (فرهنگی) به گسترش خود در میان توده ی مردم کرد ادامه داد. توده ی مردم کرد «ژ.کاف» را به خاطر

رویکردهای روشن ملی - مذهبی (اسلام و کردخواهی) و نیز صلح و آشتی می خواستند. از نظر سیاسی و مدنیت هم، این تفسیر حزب را در نشریه ی «نیشتمان» ارگان معروف «ژ.کاف» پذیرفته بودند که برای دستیابی به حقوق برابر با سایرین نمی توان بر تفنگ تکیه نمود و به جنگ دولت های حاکم بر کرد شتافت، بلکه باید راهکار دیگری برگزید. بدین سبب عنایت چندانی به اختلاف گردانندگان درمورد رویکردهای سیاسی آنان نداشتند و خود به گسترش رویکردهای ملی - مذهبی «ژ.کاف» همت می نمودند. مردم، به جای نام بردن از «ژ.کاف» پیروان آن را سوگندخوردگان (سوگندخوَر) می نامیدند.

مناف کریمی وزیر آموزش و پرورش جمهوری کردستان در این خصوص معتقد است: "اکثر قریب به اتفاق مردم مهاباد با جمعیت «ژ.کاف» همراه بودند و قسم یاد کرده بودند. «ژ.کاف» یک حزب ملی - اسلامی بود و به دین اسلام اعتقاد داشت و چون اعضای آن به قرآن سوگند یاد کرده بودند، مورد علاقه ی مردم بودند...". **[گوفاری روانگه، ژماره ی ۱۱،**

پرهزبه ری ۱۳۸۱]

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام (بخش سیزدهم)

ذبیحی نیک دریافته بود که عمده ترین نیرویی که در کردستان مانع از پیشرفت جنبش دموکراتیک بود، طبقه ی اعیان یا اصطلاحاً (ئاغاووت) بود. در جای جای نشریه ی «نیشتمان» تیغ تیز انتقادات متوجه آغاها و رؤسای عشیره های کرد است و مرتباً آنان را به هشیاری ملی و برحذر داشتن از رشوه و طمع و در دام دولت افتادن فرامی خواند. اگر بخواهیم مطالب «نیشتمان» را به لحاظ موضوعی تقسیم بندی کنیم می توان قائل به موضوعاتی نظیر سیاسی، ادبی، تاریخی، پزشکی و اجتماعی شد.

یکی از کارهای جالب توجه ذبیحی که امروزه به عنوان امری عادی و روتین درآمد است، چاپ سخنرانی در مجله ی «نیشتمان» است که از قضای روزگار! این بار هم در شماره ی یک «نیشتمان» مقاله ی خود را که ظاهراً شبی در محفلی توسط خود ذبیحی ایراد شده، چاپ نموده است و در آن با مبنا قرار دادن آیه ی مبارکه ی، کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله، مردم را به وحدت و همدلی دعوت می کند و در آخر مقاله اش اشاره می کند که ما اساس کار خویش را بر پایه و مبناي اسلام قرار داده ایم و به رحم و عطوفت پروردگار و عظمت پیامبر و پاکی قرآن دل بسته ایم.

نکته ی دیگری که به نظر می رسد نبایستی به سادگی از آن گذشت، این است که علیرغم اینکه مجله ی نیشتمان به صورت کاملاً مخفی و زیرزمینی چاپ و نشر شده، اما شفاف سازی خصوصاً در امور مالی گردانندگان آن به عینه دیده می شود. در انتهای هر شماره از مجله ی «نیشتمان»، اسامی تعدادی از کسانی که کمک های نقدی خود را تقدیم انتشارات جمعیت کرده اند، درج نموده اند و مبلغ واریزی هر نفر بر حسب دینار (واحد پول عراق)، لیره (واحد پول ترکیه) و ۱۱۱ (واحد پول ایران) مشخص گردیده است.

تصور می کنم پاشنه ی آشیل نشریات جدی، مسأله مالی باشد عدم شفافیت، عدم اطلاع رسانی به خوانندگان نشریه، عدم ارائه تراز مالی سالیانه به خوانندگان و به طور کلی کتمان هزینه فایده های مراحل مختلف چاپ و نشر همواره گردانندگان آن را در مظان اتهام قرار می دهد و برای رهایی از این اتهام – صد البته بزرگ – می بایست با شفاف سازی نسبت به درج درآمدها و هزینه ها با اسلوبی معین اقدام نمود. پرواضح است که هدف گردانندگان مجله ی «نیشتمان» این بود که نهایت اخلاص و صداقت خود را به

خوانندگان خویش نشان دهند و دوچندان جایگاه مطلوب اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خود را ارتقا بخشند.

شاخص های کلی که از مجله ی «نیشتمان» استخراج می شوند را می توان به صورت ذیل خلاصه نمود:

گفتمان حاکم بر صفحات «نیشتمان» گفتمان ضد فئودالی بود.

«نیشتمان» حالت خبری نداشته است.

مقالات بسیار کوتاه نوشته می شدند. جز یک مورد، مقاله دنباله دار در آنها دیده نمی شود.

ارائه ی یک زبان نسبتاً استاندارد و پرهیز از لهجه گرایی صرف

تنوع در مقالات چاپ شده به لحاظ موضوعی

درک درست از سطح معلومات مخاطبان «نیشتمان»

پرداختن به موضوعات بین المللی

همچنین مروری اجمالی بر نوشته ها و مقالات چاپ شده ی عبدالرحمان ذبیحی در «نیشتمان» نشان می دهد که وی در اکثر زمینه ها صاحب دانش و معلومات قابل توجهی بوده است، از مقالات اجتماعی سیاسی گرفته تا مقالات ادبی فرهنگی. از طرف دیگر ذبیحی یک روزنامه نگار به تمام معنا بود و درک درستی از تأثیر جراید و مطبوعات در ارتقاء سطح فرهنگ و آگاهی مردم داشته است.

از لابلای اکثر نوشته هایی که به نام «ع. بیژن - ۲» که نام مستعار و شماره ی عبدالرحمان ذبیحی در جمعیت «ژ. کاف» بود و سایر مقالاتی که بدون اسم چاپ شده اند که احتمالاً نویسنده ی آنها نیز ذبیحی بوده است چند نکته ی اساسی را می توان استنباط کرد:

– اعتقاد بر حل مسالمت آمیز و صلح جویانه ی مشکلات مناطق کردنشین با تکیه بر چهار بنیان اسلامیت، کردیت، مدنیت و صلح و آشتی که جمعیت «ژ. کاف» نیز بر مبنای آنها بنیاد نهاده شده بود.

– فرا خواندن انسان کرد به رجعت به اصول انسانی و اخلاقی و یادآوری اینکه وی دارای چه تاریخ پرشکوهی بوده است.

– دعوت به همدلی و اتحاد و یکپارچگی

– اعتقاد به برابری تمامی انسان ها در پیشگاه خداوند بدون برتری کسی بر دیگری

شاید بتوان به طور مختصر چنین بیان کرد که در حقیقت این گام های کوچک، شروع مهمی بودند برای ایجاد یک جامعه ی مدنی. کاری که بسیار سخت می نمود، اما تجربیات بعدی در منطقه نشان داد که این گام های کوچک تأثیرات مثبت خود را بر جامعه ی کردی آن زمان که دارای صدها مشکل ریز و درشت بود، گذاشتند.

ذبیحی در اقدامی امروزی هم برای بالا بردن سطح آگاهی و معلومات اعضای جمعیت «ژ. کاف» اقدام به چاپ یک نشریه ی هفتگی به نام Mirov (انسان) نمود.

در جداول ذیل به تفکیک شماره موضوعات مجله ی «نیشتمان» مشخص و دسته بندی شده اند:

نیشتمان شماره (۱) تیر ماه ۱۳۲۲

ردیف	نام موضوع	نویسنده	موضوع
۱	هدف ما	–	سیاسی
۲	طمع	–	اجتماعی – سیاسی
۳	مشاجره دو نفره	–	اجتماعی – سیاسی
۴	متحد شوید تا پیروز	ع. بیژن	سیاسی
	گردید		
۵	میجرسون درباره	–	تاریخی
	کردها چه می گوید		
۶	پیروزی به تعداد	ع. بیژن	سیاسی
	نیست		
۷	شعر	م. م. ادبی	ادبی
		هوشنگ	
۸	شعر	مولوی، ادبی	ادبی
		پیره میرد	
۹	شعر	زیور	ادبی
۱۰	شاعر بلند آوازه	ع. بیژن	ادبی
	وفایی		
۱۱	سیگار چگونه کشیده	–	پزشکی
	می شود؟		
۱۲	برای خریدار گندم	–	اجتماعی
۱۳	کرد و جامعه ملل	–	سیاسی
۱۴	شعر	–	ادبی
۱۵	کردستان، خاک کردها	ع. ساسان	سیاسی
۱۶	حمله امسال آلمان	م. فرخ	سیاسی (بین الملل)
	به روسیه		

۱۷ . چاپ اسامي كساني كه جهت چاپ «نيشتمان» كمك مالي پرداخت کرده اند.

نيشتمان شماره (۲) آبان ماه ۱۳۲۲

ردیف	نام موضوع	نویسنده	موضوع
۱	براي خوانندگان	-	سياسي
	عزیزمان		
۲	در جمعیت چه خبر است؟	-	-
۳	تبلیغات چاپ کتاب «شیخ یوسف شمس الدین البرهانی»		
۴	علت رها نشدن ما از زنجیر دشمن چیست و کیست؟ چرا پیشرفت نمی کنیم؟		
۵	ما و مردم	بیژن - ۲	سياسي
۶	مشاجرہ دو نفره	-	سياسي
۷	خود را بشناس	م. ش. هیمن	سياسي اجتماعي
۸	دادگاه منحوس استقلال	-	سياسي
۹	تبلیغات چاپ هفته نامه MIROV از طرف بیژن - ۲ تنها برای اعضای جمعیت		
۱۰	تصویر شیخ عبدالقادر		
۱۱	گنجینه ادبیات (شعر)	م. ش. هیمن	ادبي
۱۲	گنجینه ادبیات (شعر)	فانی	ادبي
۱۳	گنجینه ادبیات (شعر)	گیو	ادبي
	موکریانی		
۱۴	گنجینه ادبیات (شعر)	قمری	ادبي
۱۵	گنجینه ادبیات (شعر)	م. ش. هیمن	ادبي
۱۶	گنجینه ادبیات (شعر)	م. حریق	ادبي
۱۷	تصویر ملا محمد کوی		
۱۸	ضایعه ای عظیم (مرگ ملا محمد کوی)		
۱۹	ای جوان کرد	م. آریا	سياسي
۲۰	انقلاب بزرگ اکتبر	م. فرخ	سياسي
	(۱)		
۲۱	زمان خیزش است (شعر)	ایستگاه	ادبي
	رادیو کردستان		
۲۲	برای خنده	-	اجتماعي سياسي

نیشتمان شماره (۳) و (۴) دي ماه ۱۳۲۲

ردیف	نام موضوع	نویسنده	موضوع
۱	بهشت خوشبختي	م. نادري - ۷۶	سياسي
۲	زبان كردي بايد نوشته شود؟	چگونه آ. برای راست	زبانشناسي
۳	در جمعيت	-	سياسي
۴	شعار هر كرد	-	سياسي
۵	مشاجره دو نفره	-	سياسي - اجتماعي
۶	الكل	-	پزشكي
۷	گنجينه ادبيات (پاييز ميهن)	قانع	ادبي
۸	گنجينه ادبيات (شعر)	فاني	ادبي
۹	گنجينه ادبيات (شعر)	شاعري پراوازه	ادبي
		!!	
۱۰	گنجينه ادبيات (شعر)	هه ژار - ۲۰	ادبي
۱۱	گنجينه ادبيات (شعر)	م. ش. هيمن	ادبي
۱۲	چرا نگریم؟	ع. بيژن - ۲	سياسي - اجتماعي
۱۳	ستاره اي تازه در آسمان مطبوعات كردي	نیشتمان	
۱۴	قدرت تفكر در روح و روان ملتها	م. به يان - ۷۱	سياسي
۱۵	زن خواننده كرد	م. لاو - ۱۰	هنري
۱۶	تهران - آنكارا	-	سياسي
۱۷	كردستان به زاراوه ي كرمانجي	-	-
۱۸	انقلاب بزرگ اكتوبر	م. فرخ - ۱۱	سياسي
	(۲)		
۱۹	چاپ اسامي كساني كه پرداخت کرده اند.	جهت چاپ «نیشتمان» كمك مالي	

نیشتمان شماره (۵) بهمن ماه ۱۳۲۲

ردیف	نام موضوع	نویسنده	موضوع
۱	نقدي بر كتاب حيات انسكلوپديا	ع. بيژن	سياسي
۲	خواهش مي نخوانيد	م. نادري - ۷۶	سياسي
۳	مشاجره دو نفره	-	سياسي - اجتماعي

	ناله دل (۲)	حلبچه	
۱۲	• گنجینه ادبیات (شعر) •	هه ژار - ۲۰	• ادبی
	دل مادر (ترجمه شعر ایرج میرزا)		
۱۳	• گنجینه ادبیات (شعر) •	شاعری نامدار ؟	• ادبی
	چیزی نمانده		
۱۴	• خواب غفلت بس است •	ع. هنر	• ادبی
۱۵	• تیفوس •	م. ایرج ۲۱۵	• پزشکی
۱۶	• چاپ اسامی کسانی که پرداخت کرده اند.	جهت چاپ «نیشتمان» کمک مالی	

نیشتمان شماره های (۷، ۸ و ۹) فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۲۳

	ردیف	• نام موضوع	• نویسنده	• موضوع
	۱	• کردستان قورت داده نمی شود	ع. بیژن - ۲	• سیاسی
	۲	• مجله نیشتمان	م. نادری ۷۶	• سیاسی
	۳	• به کوری چشم دشمنان...	لاو - ۱۰	• سیاسی
	۴	• توصیه نسیم برای کردها	آوال	• سیاسی
	۵	• نطق شیخ سعید پیشوای انقلاب ملی کرد	-	• سیاسی
	۶	• مسکو - واشنگتن - لندن	ع. مرو - ۶۷	• سیاسی
	۷	• شیخ یوسف شمس الدین برهانی	م. ش. هیمن	• مذهبی
	۸	• قوم کرد لایق زندگی هستند	م. آریا	• سیاسی
	۹	• فریاد	م. ش. آذر	• اجتماعی
			۸۲۱	
	۱۰	• ما و مردم	-	
	۱۱	• اطلاعیه روستائیان	برای -	
	۱۲	• آشتی و برادری	-	
	۱۳	• روشنفکری	-	
	۱۴	• در جمعیت (پیمان سه مرز)	-	
	۱۵	• آشتی	-	
	۱۶	• بروید، بروید	م. فرخ ۱۱	
	۱۷	• مشاجره دو نفره	-	• سیاسی
	۱۸	• یا مرگ یا آزادی	م. نادری	• سیاسی

سیاسی	آزادی دادنی نیست، بیستون	۱۹
	گرفتنی است	
ادبی	گنجینه ادبیات (شعر) ع. هونه ر	۲۰
	خواب غفلت بس است	
ادبی	گنجینه ادبیات (شعر) م. ش. هیمن	۲۱
	کرد عزیزم	
ادبی	گنجینه ادبیات (شعر) هیمن ۵۵	۲۲
	خواب دیدم	
ادبی	گنجینه ادبیات (شعر) م. م. عشقی	۲۳
	وطن	
ادبی	گنجینه ادبیات (شعر) ع. هه ژار	۲۴
	گفتگوی دو باز	
اجتماعی	م. نادری ۷۶	۲۵
	خوشبختی	
سیاسی	هیمن ۵۵	۲۶
	کرد چه می خواهد	
	ملاعلی اشنوی	۲۷
	م. س. ح. -	
	م. ایرج ۲۱۵	۲۸
	پزشکی	
	گرشاسب	
	تیفوس	

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام (بخش چهاردهم)

شاید یکی از مهم ترین رویاهایی که ذبیحی از دوران نوجوانی در سر می پروراند نوشتن فرهنگ لغات بود. هه ژار در مورد علاقه ی بی حد و حصر ذبیحی و خودش به زبان کردی

چنین می گوید: "همراه با ذبیحی زبان خاصی درست کرده بودیم که فقط و فقط خودمان آن را می فهمیدیم و کس دیگری متوجه آن نمی شد. یک روز که با این زبان با هم صحبت می کردیم، فردی حرف هایمان را شنید و به مرد همراهش گفت: چرا آخرالزمان نیست؟ این پدرسوخته ها به زبان یهودی ها صحبت می کنند، وگرنه این زبان عجیب و غریب را از کجا یاد گرفته اند؟" [چیشتی مجپور، هه ژار: ۱۹۹۷، ص ۶۳]

ذبیحی خود در این باره می گوید: "با دوستم هه ژار که آن زمان طلبه بودیم، می خواستیم هنگام صحبت کردن هیچ کس متوجه سخنانمان نشود. در جامعه ی آن زمان مهآباد خصوصاً در بین قشر زنان یک زبان خاصی رواج داشت که صدای «ز» یا «س» را به ابتدای هر کلمه ای می افزودند و بسیار روان و سلیس با آن حرف می زدند و به آن «ازتوزو» یا «اسکتوسکو» می گفتند، این ها و نوشتن به حساب ابجد یا به قول طلبه ها خط شجری و... از جمله کارهایی بودند که به خوبی فرا گرفته بودیم و به واسطه ی آن برای همدیگر نامه می نوشتیم. اما هیچ کدام از این ها عطشمان را سیراب نمی ساخت. چون بسیار کسان دیگری نیز بودند که این کارها را بلد بودند، ما به دنبال چیزی منحصر به خودمان بودیم. این بار اندیشه ی ایجاد یک زبان!! که هیچ کس آن را نفهمد به ذهنمان خطور کرد. مدت زیادی مشغول بودیم و تا حدودی هم موفق شدیم. این هم ما را به سمت تفکر درباره ی کلمات زبان کردی و نحوه ی ساخته شدنشان رهنمون ساخت. به این فکر می کردیم که چرا به سنگ گفته شده سنگ و به آن مثلاً سان یا چیز دیگری گفته نشده است...؟

اندیشه ی نارس ما آن زمان توانایی پاسخ چنین سؤالات عجیب و دشواری را نداشت. اما همین دلمشغولی های زبانشناسی دوران کودکی و نوجوانی با گذشت زمان کم کم ما را به سمت و سوی راه درست و صحیح زبانشناسی هدایت کرد و چشم هایمان را به این میدان گسترده ی پیچ در پیچ باز کرد و خودمان را پیدا کردیم که به سان موری در دشتی فراخ در حرکتیم و در دریایی بی انتها شنا می کنیم که نهنگ در آن غرق می شود. هنگامی که در شهر مهآباد که آن زمان نامش سابلغ بود و نزد استاد گیو موکریانی درس زبان فرانسه می خواندم، سر و کارم با قاموس فرانسوی لاروس افتاد و امید به اینکه روزی زبان کردی نیز صاحب چنین قاموسی گردد، تمامی آرزوها و خیالات قبلی را از وجودم زدود و کشتی دلمشغولی های زبانی ام در بندرگاه قاموس لنگر انداخت.

گرچه مبارزات سیاسی تقریباً تمامی وقت و عمرم را پر کرده بود و از منطقه ی خاورمیانه هم مرا آن سوتر راند، اما نه تنها نتوانست اندیشه ی قاموس کردی را از ذهنم

بزداید، بلکه این اندیشه ی قاموس بود که از مبارزات سیاسی ام در ایران و توران استفاده کرد.

گشت و گذار در مناطق مختلف کردستان ایران و عراق، دیدار و هم نشینی و گفتگو با افراد مختلف قبایل و عشیره های کردستان به دست مایه و سرمایه ی عظیمی برای آن قاموس خیالی زبان کردی تبدیل شد. سفر دو سال و نیمی (اوایل سال ۱۹۵۶ تا اواسط سال ۱۹۵۸) به سوریه و حشر و نشر با کردهای آن دیار موجب شد یکی از سه لهجه ی اصلی زبان کردی (لهجه ی کرمانجی) را فرا گیرم و دروازه ی بزرگ ورود به داخل قلعه ی قاموس به رویم گشوده شود. "**[قاموسی زمانی کوردی؛ عه بدورره حمان زه بیجی، ۱۳۶۷، صص ۶-۷]**

ذبیحی در انتها در خصوص فرهنگ لغاتش متواضعانه چنین می گوید: "آنچه پیش روی دارید پای ملخی است که حاصل سفر دور و دراز عمرم است که آن را به سان هدیه ای به بارگاه سلیمانی ملت کرد آورده ام... که اگر این قاموس کنار درب کفش کن بارگاه زبان کردی جایی داشته باشد بسی مایه ی مباحاتم خواهد بود."

شاید بتوان گفت که در میان فرهنگ های مختلف زبان کردی، «قاموس زبان کردی» استاد عبدالرحمان ذبیحی یکی از مهم ترین و بی نقص ترین آنها باشد، هر چند صرفاً حروف الف و ب آن در دست است و همانگونه پیشتر گفته شد رژیم بعث عراق در زمان صدام حسین احتمالاً موجبات از بین بردن سایر دست نوشته های مربوط به دیگر حروف را فراهم آورده است. بهتر است از زبان خود استاد در باره ی قاموس بشنویم. ذبیحی در مقدمه ای که بر قاموس زبان کردی نگاشته است در انتهای فصلی تحت عنوان «این قاموس» مطالبی را ذکر کرده است که انگیزه های وی و نیز ویژگی های قاموس را به خوبی مشخص می سازد:

"این فرهنگ لغات از آن روزی که نه تنها یک فکر ساده، بلکه فقط یک خیال بود، آن هم خیال چون منی بی بضاعت، تاکنون که گذشت روزگاران آن را به یک حقیقت تبدیل ساخته و آن را در اختیار خوانندگان عزیز قرار داده است، در این فاصله ی زمانی دور و دراز این قاموس خیالی تغییرات خیالی فراوانی به خود دیده است. اما هر چیزی حد و مرزی دارد و حتی خیال نیز. آن مرزی که مرا باز می داشت و اجازه ی آن سوتر شدن را نمی داد، فرهنگ فرانسوی «لاروس» بود و هر چند که فکر می کنم که چقدر بلندی پرواز بوده ام که قاموس «من!» به پای لاروس برسد، شرمسار می گردم که چگونه به خود حق داده ام که حتی به این موضوع فکر کنم.

اما قاموس لاروس به کنار، ولی خود را با این ضرب المثل فارسی دلخوش می‌کنم که می‌گوید: آرزو بر جوانان عیب نیست. آن زمان که من هم چنین بلندپروازی کرده‌ام جوان بودم و از آن زمان تاکنون این طوق گردن آویزم شده است. تا همین چند سال اخیر که فقط لاروس را تنها نقطه‌ی اتکا می‌دیدم، امید دیگری نیز برایم پیدا شد و آن فرهنگ فارسی مرحوم دکتر محمد معین بود. اما بعدتر در یافتن که من لوچ بوده‌ام و یکی را دو تا دیده‌ام، چون دکتر معین نیز فرهنگ لاروس را بسیار پسندیده و می‌گوید: در این میان بیشتر به لاروس توجه شده که ایرانی‌ها کاملاً آن را پسندیده‌اند. علیرغم این نیز به سبب قرابتی که زبان‌های کردی و فارسی با هم دارند بایستی بگویم که فرهنگ فارسی دکتر معین از تمامی فرهنگ‌های مشابه خود بیشتر مورد استفاده قرار گرفته است، به همین دلیل می‌توان این قاموس [قاموس زبان کردی] را ترکیبی تقلیدی از لاروس و فرهنگ فارسی دانست.

اگر مشکل خاصی برای این قاموس پیش نیاید و به سرانجام برسد بیش از چهل هزار لغت زبان کردی (لهجه‌ی مرکزی) را دربرخواهد داشت. قاموس از یک مقدمه و لغت نامه تشکیل شده که مقدمه‌ی آن نیز شامل قسمت‌های زیر است: پیشگفتار، زبان کردی در این مرحله، هندواروپایی مبنای عمده زبان‌ها، زبان‌مادها چه بوده است؟، زبان اوستایی، زبان پارسی کهن، زبان‌های عصر میانه خانواده‌ی زبان ایرانی، زبان پارتی «پهلوی»، زبانی که نام آن را پهلوی ساسانی گذاشته‌اند، سرنوشت زبان پهلوی اشکانی، زبان کردی، زبان کردی پس از اسلام، لهجه‌های زبان کردی، لهجه‌های کردی چگونه پدید آمدند؟، گورانی (هورامی)، در رابطه با «صدا»ی کردی، مشکلات رسم الخط کردی، فرهنگ نویسی «دکتر عبدالرحمان حاجی مارف»، این قاموس، منابع، جدول و علائم و سخن آخر. اگر که صفت خیالی را به این قاموس چسبانده‌ام، نه این است که از راستی و حقیقت عدول کرده‌ام، زیرا حقیقت این است که تا سال ۱۹۷۰ صرفاً خیالی بود و بس، یادداشت‌هایی پراکنده و نامنظم، تحقیق و شرح تعدادی کلمه که به صورتی غیرمنظم که حتی در دفترچه‌ای نیز یادداشت نشده بود.

مقدمه‌ی ۱۱۰ صفحه‌ای ذبیحی بر قاموس و شرح کاملی در مورد ساختار و محتوای آن به طور کامل در مقایسه با سایر فرهنگ‌های ماقبل خویش به چهره‌ای متمایز و علمی‌تر بخشیده است.

اما آنچه که مهم است و به جز ارزش فوق‌العاده‌ی قاموس زبان کردی به لحاظ فرهنگ نویسی که مد نظر پژوهش حاضر

نمی باشد، نوع شرح و معنی کردن و مثال های آورده شده در قاموس استاد است که از لابلای آن ها می توان به اندیشه های ضدامپریالیستی و ضداستعماری ایشان پی برد. ذکر چند نمونه به باز شدن بحث کمک بیشتری می کند:

ثا زاد کردن (آزاد کردن) = ... انقلاب چهارده تموز عراق را از دست امپریالیسم **آزاد** کرد.

ثا زادیخواز (آزادیخواه) = ... **آزادیخواه** ان برای آزادی ملت شان به امپریالیسم و جیره خوارانش حمله ور شدند.

بهره‌لست (مانع مادی یا معنوی) = ... امپریالیسم **مانع** رشد و توسعه ی اقتصادی کشورهای کوچک است.

بهرگه گرتن (مقاومت کردن) = ... امپریالیسم در برابر انقلاب ملت ها نمی تواند **مقاومت** کند.

بهرگری (مقاومت) = ... استعمار قادر به **مقاومت** در مقابل جنبش آزادیخواهی ملل نیست.

باو (مرسوم) = ... در این عصر فئودالیسم و سرمایه داری دیگر **مرسوم** نیستند. رژیم های پادشاهی در دنیای امروز **مرسوم** نیستند.

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام (بخش پانزدهم)

کاریزما (Charisma) در لغت به معنای لطف و عطیه ی خداوندی و یا همان فرهنگندی است، جاذبه ای استثنایی. از نظر ماکس وبر که سه نوع مشروعیت (اقتدار یا سلطه) سنتی، کاریزمایی و عقلانی را مطرح کرد، واژه کاریزما به ویژگی خاصی از شخصیت فرد نسبت داده می شود که به صرف آن او از افراد معمولی متمایز می گردد و با او چنان برخورد می شود که گویی دارای نیروی مافوق طبیعی، مافوق انسانی و یا دست کم به طور خاص دارای قدرت و کیفیتی استثنایی است که در دسترسی فرد معمولی نمی باشد، بلکه دارای منشأ الهی یا مثالی تصور می گردند و بر این اساس فرد، رهبر شناخته می شود. [فصلنامه ی پژوهش، ص ۲۰۳]

به نظر وبر عقلانیت تنها فرآیندی نیست که منجر به تغییر جهان شده است بلکه کنش افراد از محرک های احساسی و عاطفی، فشارهای سیاسی، دینی، اخلاقی، اقتصادی، روانی ملازم با آنها نیز تأثیر می پذیرد. این محرک ها ممکن است باعث شوند که افراد به رهبران کاریزما روی آورند و در چنین اوضاع و احوالی این رهبران ظهور می یابند. در این موقع مؤلفه ی فرهنگدانه وارد میدان گشته بر روی وفاداری عاطفی میان رهبری سیاسی نوین به عنوان یک شخصیت و توده ی پیروان او بنا می گردد. بدین گونه است که فرهنگندی بیگانه از عمل مبتنی بر قواعد عقلانی، نیروی ارزش آفرین تاریخ می شود. بنابراین، با کسب حمایت اجتماعی توسط رهبر که بر اساس تئوری عمومی وبر، رهبران کاریزماتیک نیازمند آن هستند جنبش های کاریزمایی به راه می افتند. بر این اساس می توان گفت که جنبش کاریزما مرتبط با جنبش عقیدتی است که در پی از بین بردن خلاء معنا در زندگی است و ممکن است این جنبش در یک شخص یا یک گروه متبلور شود. با پیدایش یک تفسیر جدید یا یک عقیده ی جدید، یک جنبش عقیدتی ایجاد می شود که پیروانی را به دور خود جمع می کند و به دلیل تعارض تفسیر این جنبش ها با تفسیر رایج، در صورتی که این عقیده ی جدید با منافع بخشی از جامعه سنخیت پیدا کند، می تواند همچون نظام عقیدتی پایداری وضعیت موجود را زیر سؤال ببرد. وبر این جنبش های عقیدتی را جنبش های کاریزمایی می نامد.

با این مقدمه می خواهیم به بررسی این موضوع بپردازیم که آیا ذبیحی شاخصه های کاریزمایی را در خود داشت؟ و اساساً جامعه وی را به عنوان یک کاریزما پذیرفته بود؟ و مهم تر از همه اینکه آیا ذبیحی، خود به این موضوع باور داشت که می تواند کاریزما باشد؟

یکی از کسانی که سال ها از همان اوان نوجوانی تا اواخر عمر با ذبیحی حشر و نشر داشت استاد عبدالرحمان شرفکندی

(هه ژار) بود. ایشان در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «چیشتی مجیور» به ذکر خاطرات خود با ذبیحی می پردازد. به جرأت می توان گفت هیچکس حتی ملا مصطفی بارزانی که هه ژار خود را مرید وی می دانست به اندازه ی ذبیحی نامش در کتاب هه ژار ذکر نگردیده است. خاطراتی تلخ و شیرین و در همان حال عبرت آموز. هنگامی که هه ژار که خاطرات خود را با زبانی روان و سلیس و طنزآمیز از دوران طلبگی اش در مسجد عباس آقای مهاباد ذکر می کند به این نکته ی جالب اشاره می نماید: "قرآن و گلستان سعدی را می بایستی به طور کامل می آموختیم." در ادامه می گوید: "روزی به سان بلایی آسمانی پسر بچه ای را به حجره آوردند که از من اندکی مسن تر و در همان حال کوتاه قامت تر بود. صورتی قرمز و چشمانی نافذ داشت. شده بود عزرائیل. او هم می بایست گلستان بخواند. آن قدر زرنگ بود که حد نداشت. من با هزار زحمت دو سطر حفظ می کردم، او صفحه صفحه و دو صفحه دو صفحه حفظ می کرد. آتشپاره ای بود. سیلی و اردنگی هم شده بود سهم من که چرا این پسر بچه این قدر زبر و زرنگ است و تو همه اش توپوق می زنی؟ زیر لب دعا می کردم که این نکبت بمیره و از شرش خلاص بشم. اسمش عبدالرحمان بود پسر صوفی مینه. بعدها شد ذبیحی. ذبیحی هم مثل من طلبه ی دائمی و رسمی نبود، درس هایش را که می خواند به خانه بازمی گشت. کم کم دوستیمان گل کرد و در درس گلستان کمکم می نمود. این دوستی و رفاقت بیشتر از پنجاه سال دوام یافت که تاکنون هم ادامه دارد." [چیشتی مجیور، هه ژار: ۱۹۹۷، ص ۶۰]

بدون شک ذبیحی تا تبدیل شدن به شخصیتی کاریزماتیک راه کوتاهی پیش روی نداشت اما این روشنفکر تندخو و عصبی به تعبیر جلال طالبانی، اعتقادی به کاریزما شدن خویش نداشت و اصولاً در قید این گونه مسائل نبود. ذبیحی روشنفکری معترض بود با پتانسیل ها و قابلیت های مافوق تصور که نتوانست از پتانسیل های بالقوه ی وجودی خویش در جهت به منصفه ی ظهور رساندن بعد کاریزمایی اش استفاده کند. در حقیقت ذبیحی که به تعبیر ابراهیم احمد «ماموستا عوله ما» (استاد علما) خوانده می شد علیرغم دانش گسترده در اکثر حوزه های علوم انسانی و تسلط بر زبان های کردی (تمامی لهجه ها)، ترکی، روسی، فرانسوی، انگلیسی و عربی نیامده بود نقش کاریزمایی را برای جنبش ایفا کند. اساساً شخصیت ذبیحی تمایل آن چنانی به داشتن نقش اول نداشت. به

همین دلیل بود که علیرغم تمام شایستگی هایش، در ظاهر به عنوان نفر دوم جمعیت «ژ. کاف» به فعالیت مشغول می شود. در حالی که ذبیحی بدون هیچ شک و یقینی نفر اول و همه کاره ی جمعیت بود. همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد ابعاد روانشناختی نیز در این امر دخیل بودند. انتخاب شماره ی دو به عنوان رمز توسط ذبیحی برای خودش می تواند در همین راستا مورد ارزیابی قرار گیرد. ذبیحی که در خفا می شناسیم بسیار تأثیرگذارتر از آن ذبیحی است که بعدها در کردستان عراق نسبتاً آشکارا تر فعالیت سیاسی انجام می دهد. اگر ذبیحی در دهه ی سوم زندگی خویش رفته رفته جنبه های کاریزماتیکی به خود می گیرد، اما پس از آن این جنبه ها کم کم رنگ می بازند.

ادوارد سعید در مورد استیون ددالوس جوان، قهرمان رمان چهره ی مرد هنرمند در جوانی جیمز جویس می نویسد: "سرتاسر آغاز زندگی اجتماعی او بین تملق گویی نهادهایی مانند کلیسا، حرفه ی آموزگاری، ناسیونالیسم ایرلندی و شکل گیری آرام و فردیت سرسخت او به عنوان روشنفکری که شعارش همان شعار شیطانی «فرمان نمی برم» (non serviam) است در نوسان است." [نقش روشنفکر، ادوارد سعید: ۱۹۹۷، ص ۳۶] شاید ذبیحی مصداق کامل این گفته ی ادوارد سعید باشد، روشنفکری که تا پایان عمر این شعار را سرلوحه ی زندگی خویش قرار داد، از همان کوچه باغ های مه آباد سال های دهه ی سی میلادی تا خیابان های شلوغ بغداد سال های دهه ی هفتاد، ذبیحی ماجراجویانه «فرمان نمی برم» را زمزمه می کرد.

به تعبیر دکتر امیر حسن پور زندگی ذبیحی به نوعی مواجه و مقاومت در برابر «وضع موجود» (status quo) بود و شاید مقاومت در برابر وضعیت موجود را با همان شعار «فرمان نمی برم» نشان می داد. مقاومت در برابر اردوگاه امپریالیسم جهانی، مقاومت در برابر ستم ملی، مقاومت در برابر فئودالیسم منطقه ای و... و در بسیاری از موارد فراتر از آن، سرباز زدن بزرگ (عبارت معروف هربرت مارکوزه که در واقع از بلانشو به عاریت گرفته شده است) در مورد ذبیحی مصداق پیدا می کند. بنابراین می توان شخصیت معترض ذبیحی را در سه مرحله زیر خلاصه نمود:

۱- مقاومت در برابر «وضع موجود»

۲- فرمان نمی برم

۳- سرباز زدن بزرگ

اما می توان شاخصه ها و جنبه های کاریزماتیک ذبیحی را بر اساس مصداق های زیر مورد مذاقه قرار داد:

۱- ذبیحی به لحاظ اجتماعی و خانوادگی مطلقاً پایگاه مناسب و درخوری نداشت که این چنین پایگاهی بسترهای لازم برای ایجاد شخصیت کاریزماتیک در وی را ایجاد نماید. و بنا بر اظهارات هه ژار وی شخصیتی خودساخته بود.

۲- هر چند سطح تحصیلات ذبیحی هرگز از دیپلم متوسطه فراتر نرفت اما همین مدرک دیپلم در نوع خود در آن زمان کم نظیر بود. علاوه بر این ذبیحی کسی بود که به نوعی محضر اساتید بزرگی را در حجره های سنتی آن زمان درک کرده بود. اغراق نیست اگر بگوییم که آن دوره برای ذبیحی به مثابه یک دانشگاه بوده است.

۳- تسلط ذبیحی بر زبان های خارجی وجه ای استثنایی در شهر به وی بخشیده بود. دکتر ابریشمی به خاطر می آورد که پدرش شاهد گفتگوی ذبیحی با مستشاران فرانسوی بوده که به زبان فرانسوی با هم صحبت می نمودند و از این حیث ذبیحی جوان را مورد تحسین قرار داده است.

۴- سن و سال وی چه به هنگام تشکیل حزب آزادی کردستان و چه زمان تشکیل جمعیت «ژ.کاف» در مقایسه با دیگران پایین تر است. اما اثرگذاری وی هم در بعد نرم افزاری و هم در بعد سخت افزاری کاملاً مشهود و در تمامی موارد شاخص تر است.

۵- حضور ذبیحی جوان در کنار اعضای کابینه ی جمهوری کردستان بدون اینکه وزیر کابینه باشد یا دارای یک پست خاص حکومتی باشد، نشان از شناخت قاضی محمد از توانایی های ذبیحی جوان دارد. شاید به هم دلیل بود که قاضی محمد نقش وزیر امور خارجه و تماس با کنسولگری ها را به او سپرده بود.

۶- اثرگذاری وی بر همقطاران بسیار واضح و مبرهن است به نحوی که بسیاری از اعضای جمعیت «ژ.کاف» خود اذعان می دارند که به خاطر شخص ذبیحی داخل جمعیت شده اند چون به او و باورهایش اعتقاد داشتند.

مناف کریمی وزیر آموزش و پرورش جمهوری کردستان می گوید: "من در بازار همسایه ی حجره حاج صالح شاطری بودم. ذبیحی هم مثل پادو در حجره ی حاجی کار می کرد. هر روز پس از اتمام کار روزانه جلو درب مغازه می نشستیم و صحبت می کردیم. یک روز ذبیحی به من گفت: اگر بخواهم تو را به

جایی ببرم با من خواهی آمد؟ من هم در جواب گفتم: ما هر روز با هم هستیم، و به هر کجا که بخواهی برویم در خدمتت. ذبیحی گفت: به شرط اینکه به کسی چیزی نگویی و صرفاً با هم برویم. سرانجام روز موعده فرا رسید. از چند کوچه گذر کردیم تا به کوچه ای باریک رسیدیم. وارد منزلی شدیم. فهمیدم که منزل حسین فروهر است. بعد از نشستن ذبیحی گفت: آنجایی که می گفتم همین جاست. ما چند نفر هستیم که مدتی است اقدام به تأسیس یک حزب نموده ایم. دوست داریم تو هم با ما باشی. و سپس مختصری درباره حزب صحبت کرد. بسیار هم بر روی زیرزمینی و مخفی بودن حزب و عدم صحبت در مورد صحبت های آن روز تأکید نمود. در پاسخ گفتم: من اطلاع چندانی در مورد این نوع مسائل ندارم، اما چون همیشه همراه تو بودم در این حزب نیز با تو خواهم بود. ذبیحی گفت بسیار خوب. اما ما مراسم و تشریفاتی داریم که تو باید جهت پذیرش در حزب، آنها را به جای بیاوری. بدین منظور به اتاق دیگری رفتیم. در آن اتاق یک میز وجود داشت که قرآنی بر روی آن گذاشته شده بود و چند صفحه کاغذ. ذبیحی گفت به این قرآن سوگند یاد کن که تا آخرین قطره خون به باورهای حزب وفادار باشی هرگز خیانت نکنی و اسرار حزب را بازگو نکنی و..."

حتی هه ژار نیز که در عرصه ی ادبیات و زبان و سیاست کردی شخصیتی منحصر به فرد است به واسطه ی شخص ذبیحی به عضویت جمعیت «ژ.کاف» درمی آید. وی در این باره چنین می گوید: "یک بار که به شهر [مهاباد] رفته بودم، طبق معمول همیشگی رفتم سراغ ذبیحی. ذبیحی مرا به مسجد قاضی برد. گفت: به قرآن سوگند یاد کن که این مطالبی که به تو می گویم نزد کسی بازگو نکنی. برای بار دوم نیز قسم خوردم. ذبیحی گفت: شب بهت خواهم گفت که موضوع از چه قرار است. بعد از نماز عشاء، دیر هنگام مرا به دنبال خود برد. از کوچه ای عبور کردیم. سر کوچه یکی را دیدم که دستش را در پر شالش نهاده بود. معلوم بود طپانچه ای به همراه دارد. ذبیحی چیزی به او گفت و به منزلی وارد شدیم. شیوه ی در زدن غیرعادی بود. بلافاصله یکی که نمی شناختمش مرا به اطلاعی هدایت کرد..."

عبدالرحمان ذبیحی، کاریزمایی ناتمام (بخش شانزدهم)

به نظر می‌رسد اگر خزان عمر جمعیت «ژ.کاف» آن قدر کوتاه نبود، شاید جایگاه عبدالرحمان ذبیحی در عرصه‌ی سیاسی اجتماعی بسیار فراتر از این می‌بود. ذبیحی به عنوان یک مبارز سیاسی در صدد اصلاحات سیاسی اجتماعی و استیفای حقوق شهروندی بود. تکیه بر بنیان‌های فرهنگی را نیز در اولویت قرار داده بود. علاوه بر تأکید بر روزنامه به عنوان یکی از ستون‌های اصلی جوامع مدنی، تأکیدات ویژه‌ی او در زمینه‌ی تأسیس دانشگاه و مراکز آموزش عالی با دید نیازسنجی‌های منطقه جالب به نظر می‌رسد. بخشی از نامه‌ی ذبیحی در خصوص ایجاد دانشگاه کردستان تحت عنوان «ملاحظات چند در باره‌ی خطوط کلی، طرح مقدماتی دانشگاه کردستان ایران» قضیه را روشن‌تر می‌کند. در این نامه که دارای پنج بند می‌باشد به طور خلاصه می‌توان نکات زیر را از آن استخراج نمود:

- ایجاد دانشگاهی متناسب با احتیاجات و نیازهای منطقه
- برنامه‌ریزی و تدوین یک استراتژی برای عملیاتی نمودن تأسیس دانشگاه
- بررسی پتانسیل‌های بالقوه‌ی برای دانشکده‌ی پزشکی بر اساس گیاهان و نباتات دارویی منطقه و همچنین روش‌های درمانی طب سنتی
- پژوهش در خصوص تاریخ کرد و کردستان، آثار باستانی کردستان و زبان کردی در دانشکده‌ی علوم اجتماعی
- موظف کردن دانشجویان پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه کردستان به جهت خدمت در منطقه‌ی کردستان برای مدتی معین
- ذبیحی تمام عمر خویش را در راه اعتلای فرهنگی و سیاسی کردها صرف کرد. اکثر سال‌های عمرش در خفا سپری گردید. سال‌ها در زندان به سر برد. سال‌ها آوارگی و دربدری در کشورهای مختلف و... هرگز مجال یک زندگی آسوده و بدون دغدغه را به او ندادند. این نوشتار ادای دینی است به بزرگمردی که همواره او را ستایش کرده‌ام و او را الگویی شایسته برای نسل فعلی که در پی بازیابی هویت مجدد خویش است یافته‌ام. اگرچه اعتقاد دارم باز هم هستند کسانی که با گذشتن از خویش شایسته‌ی تاسی‌جستند. او هیچ‌گاه طعم عشق را نچشید. ذبیحی یکی دیگر از ناکامان بزرگ تاریخ معاصر کردهاست.